

# توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال چهارم  
شماره ۴۰ - تیر ۱۳۸۲ - ژوئیه ۲۰۰۳

## احتمال تجاوز آمریکا به ایران

از زمان اشغال خاک عراق این پرسش طرح بوده است که آیا آمریکا به ایران حمله می‌کند و یا خیر.

اگر تا قبل از حمله آمریکا به عراق خطر تجاوز آمریکا به ایران زیاد بود، بنظر می‌رسد که پس از روبرو شدن امپریالیسم آمریکا با مشکلاتی که در عراق دست بگریبان آن است و پس از اینکه علیرغم همه دروغهای ماشینهای تبلیغاتی آنها مردم عراق بجای دسته گل به آنها گلوله تعارف کردند و میلیونها نفر خواهان ترک خاک عراق از نیروهای اشغالگر شدند، حداقل این سیاست تجاوز به ایران به تاخیر افتاده است.

وضعیت جهان و اوضاع داخلی آمریکا و ایران تا حدودی تغییر کرده است.

آمریکا علیرغم قدرتمانی و ترکتنازی نمی‌تواند در کنار یوگسلاوی، افغانستان، عراق، کلمبیا جبهه جدید مبارزه دیگری علیه "تروریسم" بگشاید. آنها در زمان نزدیکی انتخابات ریاست جمهوری آمریکا که باید تکیه عمده را بر تبلیغات داخلی و بهبود اوضاع اقتصادی قرار داد.

مقاومت سایر ممالک امپریالیستی، جبهه گیری روسیه، چین و اروپا در مقابل آمریکا، رسانخیز مقاومت مردم جهان بر ضد جنگ امپریالیستی، گسترش و افزایش تروریسم، تقویت اسلام بنیادگرای تروریستی و... آن عوامل بازدارنده‌ای هستند که در شرایط کنونی خطر حمله مستقیم و عنقریب امپریالیسم آمریکا به ایران را منتفی کرده‌اند. "جنگ بر ضد صدام حسین" بر خلاف عوامفریبی امپریالیسم آمریکا و متحدین جهانی و ایرانیش فقط به تقویت تروریسم منجر شد. همین امر که یک ناو بزرگ آمریکائی در حال بازگشت به آمریکاست ناشی از این است که آمریکا نمی‌خواهد در شرایط کنونی به این قمار سیاسی جدید علیه ایران دست زند. خطر تجاوز آمریکا به ایران ولی بالقوه باقی می‌ماند. از نظر سیاسی نیز ایران نه به کشوری حمله کرده و نه اسلحه شیمیائی در جنگی بکار برده است و این دو اسلحه‌تلیغاتی را امپریالیسم.. ادامه در صفحه ۲

## احضار روح "مک کارتیسم" در آمریکا

مناسبت ۷۵ سالگی مراسم اهداء جایزه اسکار سال ۲۰۰۲

حزب کار ایران (توفان) در تاریخ ۱۷/۵/۱۹۹۹ به مناسبت اهداء جایزه اسکار به الیاکازان کارگردان یونانی تبار آمریکائی مقاله‌ای نوشت که درج مجدد آن را با توجه به تجاوز امپریالیسم آمریکا به خاک کشور همسایه ما عراق و کشتار مردم آن سرزمین و پژواک این بربریت در میان هنرمندان جهان و بویژه آمریکا مفید می‌دانیم.

اهمیت درج مجدد این مقاله در آن است که با توجه به مقاومت هنرمندان متعهد آمریکائی در مقابل سیاست توسعه طلبانه امپریالیسم آمریکا و اعتراض گسترده آنها، نمایندگان "دموکرات" در قدرت انحصارها چه سیاست سرکوبی را در مورد آنها در قرن بیست و یکم اعمال کردند. جو حاکم در آمریکا همان تسلط کامل روح "مک کارتیسم" در دهه چهل و پنجاه است و ماهیتاً در آن تغییر پدید نیامده است. این شیخ خوفناک را ما بار دیگر با تمام پیکره خون آلودش در مقابل خود داریم. امپریالیسم آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر با اعلام یک حالت فوق العاده و ایجاد حکومت نظامی، حقوق دموکراتیک مردم آمریکا را در ابعاد وسیعی نقض کرد، حقوق بشر را بزیر پا گذارد، به ستایش از شکنجه برای

کسب اقرار از متهم پرداخت، مرز متهم و مجرم را از میان برد، اصل براهت متهم در عرصه قضاوت را نقض کرد و قصاص را به قبل از جنایت منتقل نمود و موجی از روحیه ضد اسلام و عرب و ترک و ایرانی و هندی و روحیه نژادی و... در این کشور برانگیخت. امپریالیسم آمریکا با سیاست سرکوب و ترور داخلی که انسانها را بدون کوچکترین مجوز حقوقی دستگیر و روانه زندانهای نا معلوم، برای مدت نامعلوم می‌کند ما ایرانیها را بیاد "خانه اماکن" و یا "بازداشتگاه" مخفی سپاه پاسداران می‌اندازد. جرج بوش این کلاهبردار بورس و همدست شرکتهای نفتی و از جمله شریک نفتی اش خانواده اسامه بن لادن مانند خمینی بناگهان احساس رستگاری کرد و خود را رسول خدا قلمداد نمود که برای نجات ملت آمریکا خوبنما شده است و باید جنگ صلیبی را برای "نجات" مردم عراق بیابان برساند. جنگ صلیبی وی این بار بر خلاف گذشته با همکاری تنگاتنگ فرزندان صلاح الدین ایوبی در کردستان عراق انجام می‌گیرد. وی با ابزار مذهب، یعنی با سلاح افیون توده‌ها فضائی از اختناق و سرکوب در آمریکا ایجاد کرده است. وقتی هنرمندان سرشناسی نظیر داستین هوفمان **Dustin Hoffman**، ریچارد گیرر ..... ادامه در صفحه ۳

## استراتژی جدید سلطنت طلبان

هیچ سلفی‌ها را مردم بدلیل تعلقات خونی و سنت ارثی به پادشاهی خویش نمی‌پذیرند تا حماقت سیاسی اش را در عرصه گسترده به نمایش بگذارد و برای آن حقوق کلان نیز از مالیات مردم بگیرد. شایستگی افراد سیاسی در تعلقات خانوادگی آنها نیست. بقول شاعر

گیرم پدر تو بود فاضل

از فضل پدر تو را چه حاصل

بگذریم که فضل محمد رضا شاه بطور کامل به فرزندش منتقل شده است و بهمین جهت جایش در مزبله‌دان تاریخ است.

از آنجائیکه سلطنت طلبان در سیاست گذشته خود مبنی بر اینکه باید شاه و خاندان پهلوی مجدداً بر سر کار آیند شکست خورده‌اند. و تبلیغات ۲۴ ساله آنها نتیجه‌ای نداده است، لاجرم سیاست جدید دیگری در پیش گرفته‌اند که به تبلیغ آن پرداخته و روشنفکران درمانده هواداری هم پیدا کرده‌اند. حمایت از سیاست شاه‌اللهی طبیعتاً بردی نداشت، چون ابرام بر این سیاست خود بهترین سند بر تفکر استبدادی و نیت شوم این سلطنت طلبان بود. این سیاست نشانه آن بود که به مردم ایران دهن کجی کنند و بگویند گور پدرتان چه بخواهید و چه نخواهید ما را آمریکائیها مجدداً بر سر کار می‌آورند و آنوقت پدرتان را در می‌آوریم. رای شما برای ما ارزشی ندارد و برای آن احترامی قایل نیستیم.

ادامه در صفحه ۷

نقل از متن تهیه شده سخنرانی نماینده حزب کار ایران (توفان) در استکهلم در ماه آوریل ۲۰۰۳

امپریالیسم آمریکا میلیونها دلار برای تقویت سلطنت طلبان خرج می‌کند. سازمان "سیا" مستقیماً عوامل رژیم سابق را مورد حمایت قرار می‌دهد. اخیراً با شل شدن سرکیسه، پول است که برای سازماندهی سلطنت طلبان در خارج از کشور خرج می‌گردد. مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران از این دانشگاه به آن دانشگاه، از نزد جمع دوستداران آمریکائی ایرانیها به مجمع ایرانیهای دوستدار آمریکا می‌رود و پشت سرهم درسهایی را که برای این روزها آموخته است تکرار می‌کند و آنرا با موفقیت از طریق ماهواره‌های آمریکائی به سرآنتنهای تلویزیونهای ایران برای تاثیرگذاری بر قشر جوان پرتاب می‌کند، باین امید که روز یاد بود شانزدهم آذر و هشتم ماه مارس و روز جهانی کارگران را برگزار نکنند و تصاویر مصدق را بر سر دست نگیرند و در عوض خدا خدا کنند که سلطنت که در واقع همان نام مستعار شاه باشد بر سر تخت استبداد برگردد.

سلطنت طلبان در گذشته می‌گفتند در ایران باید رژیم پهلوی مجدداً بر سر کار آید زیرا پادشاهی "برازنده" ایشان است و میراث سلطنت به پسر بزرگ شاه می‌رسد. منطق آنها این بود که مورچه‌ها شاه دارند، زنبورها شاه دارند ما چرا شاه نداشته باشیم. چنین استدلالات سلطنت طلبانه و سفیهانه دیگر رنگی ندارد.

## سرنگون باد رژیم سر مایه‌داری جمهوری اسلامی

احتمال خطر...

آمریکا در مورد ایران در دست ندارد. حتی اگر آمریکا بر این جنبه نیز تکیه کند پس از اینکه جملیات دموکراتیکش در مورد عراق بر مردم جهان روشن شده است و از وی یک چویان دروغگو ساخته است، بُرد چندانی از نظر تبلیغاتی نخواهد داشت. اینکه ایران در پی تولید بمب اتمی است نیز استدلال محکمی نیست زیرا پس از تجاوز آمریکا به عراق هر کشوری که جانی در توان داشته باشد به سوی تولید سلاحهای اتمی برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی خویش روی می آورد. دسترسی باین سلاح برای بسیاری از کشورها که فاجعه تجاوز به عراق و اشغال آنرا دیده اند دیگر فقط یک امر زمانی است. زیرا فقط این اسلحه است که می تواند خطر تهدید امپریالیسم آمریکا را به آنها کاهش دهد. از این گذشته ایران در محاصره ممالکی قرار دارد که همگی به فن آوری سلاحهای اتمی مسلطند. تمام جمهوریهای سابق شوروی، روسیه، پاکستان، هندوستان، اسرائیل و حضور امپریالیسم آمریکا در افغانستان و عراق با در دست داشتن توان اتمی فراوان تلاش ایران بر دستیابی به تسلیحات اتمی را توجیه می کند. بگذریم از اینکه اسرائیل در خاورمیانه تنها کشوری است که دارای سلاح اتمی است و مورد انتقاد امپریالیسم آمریکا قرار نمی گیرد. پس این دلسوزی آمریکا در مورد خطر استفاده از بمب اتمی دلسوزی برای بشریت نیست برای منافع آزمندانده امپریالیسم آمریکاست. همه می دانیم که دولت اسرائیل یک دولت مذهبی یهودی است و بهمین علت نه یک دولت دموکراتیک و نه مدافع حقوق بشر می باشد و در عین حال به همه کشورهای همجوار خویش نیز تجاوز کرده و سرزمینهای آنها را اشغال نموده است، معذالک این دولت از نظر امپریالیسم آمریکا محق است که سلاحهای کشتار جمعی داشته باشد. اگر امپریالیسم آمریکا با نفی سازمان ملل متحد و نقض حقوق بین الملل با جعل سند و فریبکاری و دروغگوئی و بسیج عمال غیر آمریکائی خود برای توجیه حمله به عراق و سرانجام ولایت فقیه وار با بی اعتنائی تمام به افکار عمومی مردم جهان و بی اعتبار دانستن افکار آنها به تجاوز به عراق دست زد و حیثیت خویش را بر باد داد، انجام یک اقدام مشابه لطمات جبران ناپذیری به سیاست خارجی امپریالیسم آمریکا وارد خواهد کرد که عواقبش غیر قابل پیشبینی است. علیرغم این، افزایش حضور مطلق نظامی امپریالیسم آمریکا در منطقه نسبت به آغاز سال ۲۰۰۳ و انتقال نیروهای نظامی آمریکا به قطر این نزدیکی به مرزهای ایران را می توان عوامل جدید فشار بر ایران تلقی کرد. در کنار این عوامل خارجی امپریالیسم آمریکا لولوی دودمان پهلوی را در پشت مرزهای ایران نگهداشته و هر از چندگاهی دهنه نوکر جیره موجب بگیر خویش

را شل می کند تا با پارس خویش افکار ملاحا را مختل کند و آنها را بترساند. دودمان پهلوی عامل دست پرورده امپریالیسم برای تهدید، فشار و شانثار سیاسی علیه رژیم جمهوری اسلامی است. پس از سقوط عراق و اشغال آن "سازمان مجاهدین خلق ایران" نیز به سرنوشت غم انگیزی دچار شده است و چوب سیاست غلطی رامی خورد که سالها از آن پیروی کرده بود و امروزه نیز خیال ندارد از راه بنادرست رفته باز گردد. این سازمان که تا به امروز متکی به صدام بود از امروز متکی به امپریالیسم آمریکا می شود و شیشه عمرش در دست سازمان سیا خواهد بود. اینکه این سازمان با آن گذشته غرورآمیز ضد امپریالیستی تا به چه حد به ننگ همکاری با امپریالیسم تن می دهد امری است که آینده بیشتر نشان می دهد ولی راهی را که آنها آهنگ رفتن کرده اند به مفاک وحشتناک خیانت ملی منجر خواهد شد که نمی توان آنها را از آن برحذر نداشت. این تیر خلاصی است که مجاهدین بخودش می زند. مرگ فیزیکی افراد هیچگاه نمی تواند به نابودی تشکیلی منجر شود ولی مرگ سیاسی و ایدئولوژیک همیشه پایان راه است. همین وضعیت این اسلحه جدید را به آمریکا می دهد که از نیروهای متلاشی شده این سازمان برای مقاصد آزمندانده امپریالیسم استفاده کند و مانند سر آقا گرگه علیه رژیم ملاحا در کنار سلطنت طلبان مورد استفاده قرار دهد. سازمانی که تا دیروز نماینده تروریسم بین الملل بود حال یکشنبه به متحد امپریالیسم آمریکا بدل می شود. راستی سلطنت طلبان و شفیفتگان امپریالیسم آمریکا این چرخش را چگونه توجیه می کنند؟ امپریالیسم آمریکا هم رژیم سلطنت و هم از سازمان مجاهدین خلق که آنها را هنوز تروریست می خواند برای مقاصد خویش استفاده می کند. همین سیاست ماکیاویلیستی امپریالیستی گویای ماهیت مصوبات و تصمیمات بی پایه و غیر قابل اتکاء این قدرت جهانی است. به آنها نباید کوچکترین اعتمادی داشت. امپریالیسم آمریکا طبیعتاً سلاح تبلیغاتی خود را بر علیه ایران بر زمین نمی گذارد. در کمتر سخنانی از آنها می شود بیاد آورد که در آنها سخن از ابزار کشتار جمعی در ایران و یا حمایت از القاعده و پناه دادن به تروریستها در میان نباشد. امپریالیسم آمریکا به این ابزار تبلیغاتی بعنوان یک عامل قدرتمند فشار و آماده کردن افکار عمومی جهان می نگرد، همان دروغهائی را که در مورد صدام بکار برد در مورد ایران نیز بکار گرفته است. در کنار این عوامل پرشمرده، نارضائی عظیم مردم ایران از رژیم جنایتکار و عقب مانده و ارتجاعی اسلامی بیاری امپریالیسم آمریکا می آید. شدت مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی بحدی است که بخش مهمی از

مردم بویژه در قشر میانی حاضرند در نبود نادر به بوغ اسکندری تن در دهند. آنها می گویند آخوندها بروند و اگر ما هم بمیریم اشکالی ندارد. وضع از این بدتر نمی شود. مردم به جنایات امپریالیسم آمریکا واقفند ولی نفریشان از رژیم جمهوری اسلامی بیش از نگرانی از تجاوز امپریالیسم آمریکا به ایران و نتایج مترتب بر آن است. انتخابات شوراها، بی تفاوتی مردم نسبت به این رژیم، مسخره کردن اصلاح طلبان و بویژه شخص خاتمی، رد کردن مصوبات مجلس توسط شورای نگهبان و در حقیقت انحلال مجلس کوچکترین امید اصلاحاتی را از دل مردم بیرون برده است. شعارهای نا مفهوم و ناروشن رفرا اندم نیز راه بجائی نمی برد و فقط بیان سردرگمی جناح موسوم به اصلاح طلبان است که در دریای ناامیدی دست و پا می زنند.

فضای عمومی ایران بر خلاف فضای بسیاری از ممالک اسلامی طوری است که کینه ضد جمهوری اسلامی هر کینه دیگری را تحت شعاع خود قرارداده است. این را بسیاری خبرنگاران خارجی دیده و شنیده اند. بسیاری از مسافرانی که از ایران برمی گردند و یا اخباری که از داخل کشور می رسد این وضعیت را تأیید می کنند. این گفته که "جرج بوش کربلائی شدکی می شود که مشهدی شود" و یا گویا که "جرج بوش همان حضرت مهدی است" طعنه هائیت است که مردم ایران ساخته و پرداخته و همان برای تسکین آلام خود و هم برای مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی از آن استفاده می کنند.

آمریکا این فضا را توسط دستگاههای جاسوسی خویش و سازمانهای دوست یعنی انگلیس و اسرائیل می شناسد و از این عامل بعنوان فشار درونی برای متزلزل کردن رژیم جمهوری اسلامی استفاده می کند. رژیم جمهوری اسلامی نیز می بیند که در میان مردم فاقد پایگاه اجتماعیست. موجودیتش فقط به قدرت اوباش مسلح و ریختن بودجه مملکت به جیب مشتی مفت خور و مافیای قدرت در ایران متکی است. لایه های اجتماعی که از این رژیم بخاطر رشوه ایکه می گیرند و با از این رژیم منتفع می گردند روزبروز نازکتر می گردد.

خطر یک خیزش عمومی منتفی نیست که خشک و تر را با هم بسوزاند. وضعیت ایران مانند آتش زیر خاکستر است. حضور نظامی آمریکا در منطقه به تشدید این وضعیت دامن زده است. پاره ای از نیروهای درون کشور صدای اعتراضشان را رساتر کرده و در صدد ایجاد تشکلهای اعتراضی هستند. هر روز بخشی از دیواره اسلام ناب محمدی کنده شده و درهم می ریزد. بسیاری از ملاحا فکر آینده خویش هستند و تلاش می کنند گلیم خود را از آب بیرون کشند، این نشانه فروپاشی رژیم است.

... ادامه در صفحه ۳

## دست امپریالیستها از کشور عراق کوتاه باد

احتمال خطر...

در یک چنین وضعیتی که بر امپریالیسم آمریکا نیز مخفی نیست رژیم می‌کوشد در فقدان تکیه گاه داخلی به عامل خارجی تکیه زند. از ترس انقلاب و قبول خواست مردم با امپریالیسم آمریکا به شرط تضمین موجودیت و ادامه بقا این رژیم کنار آید. رژیم جمهوری اسلامی آغوش امپریالیستها را به آغوش مردم ایران ترجیح می‌دهد این است که از هم اکنون در پی مذاکره و کنار آمدن با امپریالیسم آمریکا و آنهم به قیمت نجات سلطه مافیای قدرت است. رژیمی که در شرایط نامناسب با امپریالیسم به مذاکره بنشیند، رژیمی که پایگاه مردمی ندارد و قدرت مقاومت نظامی نیز ندارد تنها راه نجات خویش را در خیانت ملی جستجو خواهد کرد. برای رژیم جمهوری اسلامی حفظ حاکمیت مافیای قدرت والاتر از هر امر دیگری است و حاضر است برای این امتیاز از همه اصول دین نیز به ظاهر و علی - در باطن که گذشته بود - همانطور که خمینی توصیه کرده بود بگذرد. همین امر است که خطر تجاوز آمریکا به ایران را کاهش می‌دهد زیرا آنها می‌دانند که با فشارهای خود به این رژیم آنها را علیرغم فریادهای عوامفربانه و گوشخراش خود بهر سازش ننگینی وادار می‌کنند، استراتژی امپریالیسم آمریکا بر متزلزل کردن رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته است. در آمریکا نیز بنظر می‌رسد که تاریخ منازعه هیات حاکمه ایران تکرار می‌گردد. در حالی که کالین پاول نقش قدیم خاتمی را بعهد گرفته است رامزفلد و چینی و ولفوویتس در لباس رادیکالها یعنی خامنه‌ای و اعوان و انصارش حاضر می‌شوند و با دست حامل طپانچه با آنها یعنی با جمهوری اسلامی صحبت می‌کنند. این تقسیم نقش وزارت امور خارجه و وزارت جنگ آمریکا حتی اگر واقعی باشد مانند شمشیر دموکلسی است که بر بالای سر رژیم جمهوری اسلامی نگهداشته شده است. پیروزی رامزفلد - ولفوویتس در سیاست خارجی می‌تواند شیپور مرگ جمهوری اسلامی از راه قهرآمیز باشد.

آمریکائی‌ها یک ورق برنده دیگر نیز در دست دارند و آن فشار برای تجزیه ایران است. در این راه مسلماً دست به دامن ناسیونال شونیستهای کرد و آذری خواهند شد و در جنوب ایران ساز جدائی خوزستان را به صدا در می‌آورند. از هم اکنون نشانه‌هایی از نزدیکی حزب دموکرات کردستان ایران به امپریالیسم جنایتکار آمریکا متأسفانه به چشم می‌خورد. باز فریادهای اشغال جزایر سه گانه ایرانی از طرف اعراب خلیج فارس بهوا خواهد رفت. همین تلاش را مسلماً از طریق افغانستان و پاکستان برای تجزیه بلوچستان خواهند کرد.

امپریالیسم آمریکا میلیونها دلار بودجه برای متزلزل کردن رژیم جمهوری اسلامی به تصویب رسانده است.

این اقدامات از دید رژیم جمهوری اسلامی پنهان نیست. آنها هر روز فشارهای امپریالیستهای آمریکا و بنحوی اروپا را بر گوشت و پوست خود حس می‌کنند. آنها نه اعتقادی به اسلام دارند و نه اعتقادی به میهندوستی و به مردم ایران. این مافیای قدرت انگلهای پوسیده اجتماعند که برای حفظ قدرت خود به هر ننگی تن در می‌دهند. فشار آمریکا روند تجزیه در میان روحانیت و حامیانشان را افزایش می‌دهد. سرکردگان و دست اندرکاران این رژیم از هم اکنون آماده‌اند زیر هر قرارداد ننگینی را امضاء بگذارند. و آنوقت آمریکا نیازی باین ندارد که این رژیم را با دودمان پهلوی تعویض کند. با همین رژیم کنار خواهد آمد. بنظر حزب ما امکان سازش رژیم جمهوری اسلامی با امپریالیسم آمریکا از هر امکان دیگری در شرایط کنونی محتمل تر است.

جناح موسوم به اصلاح طلبان به رقبای خود هشدار می‌دهد که به سوی مردم برگردند وگرنه امکان مقاومت در مقابل توطئه‌های آمریکا را ندارند. گرچه این نظر که فقط با اتکاء بر مردم و جلب اعتماد آنها امکان مقاومت و شکست آمریکا فراهم می‌گردد نظریه درستی است ولی خود همین موعظه گران بزدل و غیر متعظ حاضر نیستند با مردم کنار آمده و از این نظریه درست پیروی کنند، آنها حاضر نیستند در کنار مردم قرار گرفته و از رژیم مرتجع و عقب مانده اسلامی دل بکنند. جناح موسوم به اصلاح طلبان خود بیشتر از مردم می‌ترسد تا از رقبای محافظه کار خود، رهبرشان خاتمی بصراحت در کنار خامنه‌ای برای حفظ رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته است. فشار آمریکا به ایران و ترس رژیم از مخالفت جسورانه مردم در داخل در عین اینکه راه را برای سازش رژیم جمهوری اسلامی برای نجات خود با امپریالیسم آمریکا فراهم می‌کند، به نزاع میان بخش‌هایی از جناح موسوم به محافظه کاران نیز منجر می‌گردد. دلیل آنرا باید در این امر جستجو نمود که هر سازشی با آمریکا باید برای عرضه دلایل موفقیت و نمایش آن در عرصه ایران و جهان و نتایج زودرس برای تسکین افکار عمومی به کاهش دردهای روزمره مردم به پایان خودسری عوامل زور، پایان بی‌قانونی و خاتمه فقدان امنیت اجتماعی منجر شود. چنین امری مستلزم آن است که لایه‌هایی از میان جناح موسوم به اقتدارگر و یا محافظه کار در مسلخ این سازش قربانی شوند. تا کل رژیم جمهوری اسلامی نجات پیدا کند. چهره‌های بدنامی نظیر فلاحیان، حسینی، محسنی اژه‌ای، قاضی مرتضوی، نقدی، نظری، صفوی، مصباح یزدی، رفیق دوست، عسگر اولادی، و... از قربانیان این تحول خواهند بود. پس اینکه باره‌ای از حاکمیت به آمریکا چنگ و دندان نشان دهد عجیب نیست، این تلاشها دست اندازهایی است که بر سر راه حرکت برای کنار آمدن با امپریالیسم

آمریکا در سیاست خارجی ایران ایجاد می‌گردد. خامنه‌ای آتقدیر عقل دارد که بداند بدون حمایت مردم، بدون حمایت رقبای خود در حاکمیت، بدون همکاری همدست خود رفسنجانی و نظایر آنها ۲۴ ساعت هم نمی‌تواند در مقابل امپریالیسم آمریکا مقاومت کند و سرانجام سرش بر بالای دار است.

حضور نظامی آمریکا در منطقه جسارت مردم در مقابل حاکمیت را تشدید می‌کند و روحیه مقاومت را در میان آنها برمی‌انگیزد. آنچه در شرایط کنونی کمبودش حس می‌شود وجود یک حزب متشکل، واحد و قدرتمند مارکسیستی لنینیستی است تا بتواند رهبری مبارزه مردم را برای پیشروی به سوی سوسیالیسم بعنوان تنها گزینه ضروری احراز نماید. بدون چنین نیروئی اتخاذ تاکتیک درست و موفقیت‌آمیز مقدور نیست و نمی‌تواند به عامل فشار موثری در تحولات آتی منجر گردد. مبارزه مردم در دور و تسلسل باطل میان‌گزینش بد و بدتر باقی می‌ماند و آنها نمیتوانند خود را از این حصار فکری برهانند. این امر در عین حال زمینه رشد اپورتونیزم را در میان اپوزیسیون ایران افزایش میدهد و آب به آسیاب اپوزیسیون تقلبی می‌ریزد. تا زمانیکه این مبارزه مردمی در کادر حفظ مناسبات سرمایه‌داری بدون برونرفت به سوی سوسیالیسم انجام می‌شود، طبیعتاً راه رهائی قطعی نیست. کسب امتیازات از طبقه حاکمه باید پله‌ای برای دست یابی به خواستها عمیقتر اجتماعی باشد. بدون این دورنما سرانجام این مبارزات با سازش با حاکمیت و تغییر چهره‌های جدید منجر می‌شود.

کمونیستها باید در درجه اول به این وظیفه مبرم خویش پاسخ گویند. بدون پاسخ صحیح به این امر نقش موثری در تحولات آتی ایران و تعیین جهت تحول آن و اتخاذ یک تاکتیک مستقل ندارند. یا عملاً و بطور عینی با شعار استقلال طلبی به دنباله‌روی مجبور می‌شوند و یا برای مدتهای مدید به انتهای صف پرتاب خواهند شد. سخن بر سر این است که کدام نیروی اجتماعی مهر خویش را بر تحولات در راه آتی می‌زند. انقلاب و یا ضد انقلاب؟

\*\*\*\*\*

احضار روح مک‌کارتی...  
Richard Gere، جرج کلونی George  
Clooney، نی‌رو، پل نیومن Paul  
Newman، پیرس برازرن و سایرین به سیاست  
جنگ طلبانه وی اعتراض کردند مطبوعات اعلام  
کردند که دعوتنامه آنها به جشنواره اهداء جوایز اسکار  
لغو شد. فیلمی که ریچارد گیر در آن بازی کرده بود بنام  
"شیکاگو" نامزد دریافت شش جایزه اسکار بود، ولی  
خودش حق شرکت در این مراسم را نداشت. فشار  
افکار عمومی به آنجا منجر شد که برگزار کنندگان  
اسکار ناچار شدند مجدداً... ادامه در صفحه ۴

## مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

احضار روح...

در تصمیم تهدید آمیز خویش افکار عمومی به آنجا منجر شد که برگزار کنندگان اسکار ناچار شدند مجدداً در تصمیم تهدید آمیز خویش که با هدف بستن لبهای معترضین صورت گرفته بود تجدید نظر کنند. کمپانیهای بزرگ تهدید کردند که قرارداد های فیلمهای خویش را با معترضین بخاطر رفتار غیر آمریکائی لغو می کنند. پلیس آمریکا محل جشنواره اسکار را محاصره کرد و هنرمندان معترض را از همان بدو ورود مورد تهدید قرار داد ولی علیرغم همه تهدیدها و فشارهای سیاسی، تبلیغاتی، اقتصادی و پلیسی برگزیدگان هنری مردم بزرگ آمریکا بیا خواستند و فریادهای صلح آمیز خود را به گوش مردم جهان رساندند. آنها گفتند که همه مردم آمریکا از جنس جرج دبلیو بوش نیست، آمریکا چهره انسانی و مبارز و دموکراتی هم دارد که مبین واقعی خواستهای مردم آمریکا می باشد. روشنفکرانی که بزرگترین دستگاههای شستشوی مغزی تاریخ نمی تواند مغز آنها را بشوید.

سوزان ساراندون Susan Sarandon و تیم روبینس Tim Robbins از همان آغاز ورود به سالن، در آستانه در ورودی انگشتان خود را به علامت پیروزی و همدردی با مردم عراق و حمایت از نمایشات اعتراضی تظاهر کنندگان برافراشتند. وارن بیتی Warren Beatty و روبرت رد فورد Robert Redford و شین پین Sean Penn سه بار نامزد جایزه اسکار، جرج کلونی George Clooney و مارتین شین Martin Sheen مخالفان پر سرو صدای جنگ اساساً دعوت نشده بودند زیرا ظاهراً گنجایش سالن مراسم اهداء جوایز ۳۴۰۰ نفر است و نمی شود ۵۸۰۰ نفر را در آن جا داد. دلیل "قانع کننده ای" که زبان هر منتقدی را می بندد.

قلمبستان جهانی امپریالیسم شروع کردند که این هنرمندان را بازیگران درجه دوم که هیچوقت بختی برای بردن جایزه اسکار نداشته اند معرفی کنند. فقط عدم دعوت آنها کافی نبود باید آنها را در افکار عمومی ترور "دموکراتیک" می کردند. رسانه های گروهی امپریالیستی بهمین جهت "حق آزادی بیان" را برای خود و هر وقت و در هر شرایط که بخواهند برسیم می شناسند.

د هاریس Ed Haris و بونو Bono که برای اجرای ترانه Gangs of New York حضور می یابند از مخالفین تجاوز آمریکا هستند که فوراً برای بی اهمیت کردن کار پرافتخارشان این وصله را به آنها چسبانند که ای بابا آنها که هر کدامشان بیش از یک ترانه هم نمی خوانند. آکی کارسیمسکی Aki Kaurismatik که فیلمش بنام "مرد بی هویت" نامزد جایزه اسکار بود،

رسماً دعوت به شرکت را که آنرا ضیافتی برای سرپوش به جنایات امپریالیسم آمریکا می دانست رد کرد و فوراً متهم شد که برای شخصی که بخت باخت بی سر و صدا را ندارد اعتراض پر سر و صدا بهتر است.

ویل اسمیت Will Smith بیان کرد که احساس خوبی برای شرکت در این مراسم ندارد و اساساً به محل پا نگذارد و طبیعتاً رسانه های امپریالیستی این اظهار نظر را به زعم خود تعبیر کردند و بخورد مردم دادند.

ولی علیرغم این تحریکات و خاک پاشی به چشم مردم و مردم را احق و سفیه به حساب آوردن خانم نیکول کیدمن Kidman با احتیاط و آقای آدرین برودی Adrien Brody بهترین بعنوان بهترین بازیگران زن و مرد سال ۲۰۰۲ با روشنی بیشتر خواهان پایان جنگ و برقراری صلح شدند. کارگردان اسپانیائی پدرو آلمودووار Pedro Almodovar که سران کشورش برخلاف میل نود و پنج درصد مردمش خواهان کشتار مردم عراق است در خطابه ای به زبان انگلیسی که از روی متن با لهجه اسپانیائی می خواند خواهان صلح و پایان جنگ شد و از جانب مطبوعات امپریالیستی به تسخر گرفته شد که تمرینات شرکت در جنبش صلحش را روی صحنه به نمایش گذارده است. اوج اعتراض زمانی بود که مایکل مور Michael Moore نویسنده یکی از پرفروشترین کتب سال بنام مرد سفید

احمق (Stupid white men) که خطابش بطور مستقیم به رئیس جمهور آمریکا است و ما خواندنش را بهمه توصیه می کنیم و کارگردان فیلم مستند و تحلیلی و افشاءگرانه بازی "بولینگ برای کلمباین" bowling for columbine نام مدرسه ایست که در سال گذشته در آنجا ده ها دانش آموز آمریکائی در اثر تیراندازی یکی دیگر از دانشجویان به قتل رسیدند.

مایکل مور در این فیلم وضعیت اجتماعی منطقه و نقش کثیف کمپانی های اسلحه سازی آمریکا نظیر لاکهید Lookheed و رسانه های گروهی را در شستشوی مغزی مردم، نقش کثیف ریچارد هستن هنرمند سرشناس و همدست ریگان و رابطه این مسایل را با سیاست خارجی آمریکا که شامل کودتاهای آمریکا در ایران و شیلی و... و توسعه طلبی آمریکا در جهان و تجاوز به عراق و... می شود را بر ملا می کند) نام داشت بخاطر این فیلم جایزه اسکار را دریافت کرد. وقتی بیا خاست. جمعیت حاضر در سالن در اکثریت چشمگیر خود به احترام وی بپاخاستند و شدت ابراز احساسات کردند زیرا از موضع وی با انتشار کتاب و کارگردانی فیلمش با خبر بودند. وقتی به پای میکروفن رسید فریاد زد که مردی در ریاست جمهوری آمریکا بر تخت نشسته است که با دلایل ساختگی به کشور عراق لشکر کشیده است و اضافه کرد آقای بوش شرمت باد،

شرمت باد! این حمله روشن و افشاءگرانه نسبت به شخص بوش هنرمندان خود فروخته ای را که برای پر شدن سالن دعوت کرده بودند به هراس انداخت در حالیکه بسیاری برای وی بشدت ابراز احساسات می کردند بخشی نیز در پی اعتراض به وی برآمدند، ارکستر از قبل آموزش دیده برای اینکه صدای مایکل مور به مردم نرسد آغاز به نواختن کرد و ادامه سخنان وی در هیاهوی بلند سازه و جمعیت محو شد. در این میان صدای بی ارزش نشریات امپریالیستی که از قبل بر ضد مایکل مور بعنوان شلوغ کن، شلوغ می کردند در میان کف زدن شدید خفه شد.

مایکل مور و نظایر وی ادامه دهندگان راه هنرمندان متعهد به مردم و پرافتخاری نظیر همفری بوگارتها، کاترین هپبورن و نظایر آنها هستند. و ما را برمی انگیزند که به احترام این زنان و مردان جسور که در کنام نهنگ می رزمند بیا خیزیم و کلاهمان را به افتخار آنها از سر برداریم. سیاست حاکم بر مراسم اهداء جوایز اسکار در سال ۲۰۰۲ در ۷۵ سالگی این مراسم تبلیغاتی، ملهم از روح "مک کارتیسیم" است و ماهیتاً تغییری در آن نکرده است. ما خوانندگان "توفان" را به مطالعه مقاله قبلی خویش به مناسبت اهداء جایزه اسکار دعوت می کنیم تا بار دیگر چهره زشت امپریالیسم آمریکا و دموکراسی طبقاتی وی را شناسانده باشیم. تا همه ببینند که این مسایل تکرار تاریخ است، استثنائی در جوامع امپریالیستی نیست، قانون آن جوامع است. در عین حال خوب است که خوانندگان "توفان" گزارش ما، از مراسم برگزاری اهداء جایزه اسکار در سال ۲۰۰۲ را با گزارش معیوبی که کیهان سلطنت طلب لندن از همان مراسمی که میلیونها نفر در سراسر جهان شاهد زنده آن بوده اند مقایسه کنند تا کذب دموکراسی خواهی این موجودات برایتان روشن شود. سانور مطبوعاتی به بهترین نحوی در گزارش معیوب آنها به چشم می خورد. دموکراسی طبقاتی است و طبقاتی هم می ماند. کیهان سلطنت طلب لندن هوادار دموکراسی نوع بوش، محمد رضا شاه، رضا شاه، پینوشه، باتیستا، سوارتو، شارون، نیکسون و هیتلر است. حال به مقاله "توفان" در گذشته مراجعه کنیم.

## "روح مک کارتیسیم" و اهداء جایزه اسکار

اسمال نیز در آمریکا طبق معمول مراسم اهداء جایزه اسکار با جلال و جبروت و تبلیغات فراوان برگزار شد. فیلهائی جایزه گرفتند و برخی نیز دست خالی این سالن تبلیغات جهانی امپریالیستی را ترک کردند. برگزاری این مراسم از این جنبه با برگزاری آن در سالهای قبل فرقی نمی کرد. لیکن در این بار الیا کازان Elia Kazan کارگردان یونانی تبار آمریکا که سالها ادامه در صفحه ۵

# تبلیغات امپریالیستها محصولات ماشین جعلیات آنهاست

احضار روح...

کمونیست بود و فیلم زیبای "آمریکا، آمریکا" را تهیه کرده بود به دریافت جایزه اسکار نایل شد. بسیاری از هنرمندان آمریکا برای وی در هنگام دریافت جایزه نه تنها کف نزدند از جا هم بلند نشدند. چرا؟

۶۰ سال قبل پیش از جنگ جهانی دوم و در طی آن بسیاری از روشنفکران کمونیست و ضد فاشیست آلمانی که تعدادشان به رقم تخمینی ۲۰۰۰ نفر می‌رسید به آمریکا پناهنده شدند بویژه اینکه پوزیدنت روزولت با سیاست حمله به "سرمایه مالی و تجاری"، که آنها را زائده‌های بیمارگونه کاپیتالیسم توصیف می‌کرد، بسیاری را به اشتباه می‌انداخت.

از همان بدو ورودشان به آمریکا رئیس "اف.بی.آی" آقای جی ادگار هوور J. Edgar Hoover آنها را تحت نظارت گرفت و بعنوان عمال "کمیتزن" و دوستداران شوروی سوسیالیستی طعمه سازمانهای مخفی پلیسی خود کرد. سازمان امنیت آمریکا به جمع‌آوری مدارک علیه آنها مشغول شد.

نویسندگان برجسته آمریکائی "لیلیان هلمن" و "داشیل هامت" Dashiell Hammett که از جریان فاشیستی مک کارتیسم در آمریکا آزار فراوان دیده بودند و خواندن کتابهایشان در آمریکای متمدن ممنوع بود وصیت کردند تا پس از مرگشان از ماترک آنها بنیادی برای کمک به نویسندگان و هنرمندانی که در تنگنا قرار می‌گیرند بوجود آید. آنها می‌خواستند راه مبارزه آنها ادامه پیدا کند. آنها می‌خواستند ترس از مرگ را به سخره بگیرند و بنای یادبودی از مقاومت در مقابل ارتجاع برای الهام همه نویسندگان، هنرمندان، فیلمسازان آزاده جهان برپا گردانند.

طبیعتاً لفظ سانسور در هیچ کجا استفاده نمی‌شد و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در جایی وجود نداشت لیکن هیچ کتابخانه آمریکا حق نداشت کتب این عده را به کسی قرض دهد وگرنه با هستی‌اش بازی می‌کرد. سانسور آمریکائی مدرن است سیستم دارد. نامرئی است و در واقع به خود سانسوری دموکراتیک می‌کشد.

برای امپریالیسم آمریکا کمونیسم مساوی دیوانگی و بیماری روانی بود. آنها می‌گفتند که عقل سالم به کمونیسم روی نمی‌آورد و لذا کمونیستها را به بیمارستانهای روانی می‌فرستادند. تا همین چند سال پیش یعنی اواسط سالهای ۹۰ ورود جنایتکاران، معتادان، قاچاقچیان، دارندگان امراض مسری نظیر سفلیس، سل و نظایر آنها و در کنار آنها کمونیستها به آمریکای متمدن و دموکرات ممنوع بود. متقاضیان دریافت رواید به آمریکا باید در پرسشنامه‌های سفارت آمریکا وابستگی خود را به کمونیسم انکار می‌کردند تا موفق به کسب رواید شوند. توماس مان Thomas Mann و همسرش کاتیا

مان Katia Mann، هایریش مان Heinrich Mann و همسرش نلی مان Nelly Mann، لیون فویشت وانگر Lion Feuchtwanger، آنا سگهرز Anna Seghers، برتولت برشت Bertolt Brecht همه و همه از قربانیان دستگاه ترور امپریالیسم آمریکا بودند. ترور کمونیستها و انسانهای مترقی را مجموعه نظام امپریالیستی کار "اف.بی.آی" و سناتور مک کارتی Josef Mc Carthy جلوه می‌دهد. همین کاری که خاتمی در مین ما ایران می‌نماید. ترور و کشتار روشنفکران کار یک مشت محفلهای خصوصی بوده که به هیچیک از جناحها وابسته نیستند و به نظام اسلامی ربطی ندارند. مک کارتیسم محصول دورانی از ترور امپریالیستی بود که جنبش کمونیستی و کارگری در آمریکا رو به اعتلا می‌رفت. استالین در راس حزب و دولت شوروی قرار داشت و محبوبیت وی جهانگیر بود. روشنفکران آمریکا همراه با جنبش کارگری به چپ‌گرایی داشتند. مک کارتیسم موظف بود این جنبش را در نطفه خفه کند. "ربرت تایلر Robert Taylor" همان "آیوانووی" مشهور را که بسیاری از خوانندگان در دوره جوانی خود شاهد بازیش در فیلمهای تاریخی بر پرده سینما بوده‌اند به بازجوئی بردند زیرا در فیلمی بنام سرود روسیه (۱۹۴۴) از گندم یک دهقان روسی تعریف کرده بود. اینکه در این فیلم کودکان شوروی می‌خندند نشانه تمایلات و تبلیغات کمونیستی بود زیرا آمریکائی‌ها بطور رسمی می‌دانستند که بر لب کودکان روسی خنده نقش نمی‌بندد. وی را محاکمه کردند، تهدید نمودند تا به کمونیستها فحاشی کند و جان سالم بدر برد. مک کارتیسم همان جنبه "متمدن" حزب اللہ ایسم است که خنده را حرام می‌داند. مک کارتیسم لازم بود زیرا سناریونویسهای فیلمها در هالیوود، در اعتصاب بسر می‌بردند، مانو تسه دون پیروزمندانه به سوی یکن می‌رفت، شوروی در جنگ بزرگ و کبیر میهنی پیروز شده بود و جنگ کره آغاز می‌شد. جنبش کارگری و دموکراتیک رو به اعتلاء بود. "خطر سرخ" دنیای امپریالیسم را لرزاند. مک کارتیسم حتی در واقع قبل از مک کارتی در آمریکا حضور داشت. همان موقعی که "کمیسون بررسی اعمال غیر آمریکائی" را بطور رسمی در سال ۱۹۳۸ در مجلس "دموکراتیک" آمریکا برپا کردند و نویسندگان مترقی آلمانی را به بازجوئی کشیدند. مک کارتی در ایالت ویسکنسین آمریکا رای آلمانی تبارهایش را از آن جهت بدست آورد و به کنگره آمریکا راه یافت که پیشنهاد آشتی با جنایتکاران جنگی نازی را می‌داد. البته سنگ اولیه این بنا را یک سناتور دموکرات در سال ۱۹۳۴ گذارده بود که بنام ساموئل دیک شتین Samuel Dickstein نامیده می‌شد. موفقیت این حرکت بویژه از سال ۱۹۴۴ آغاز شد که پارنل توماس

Parnell Thomas (این آدم که مدعی جانبداری از آمریکای سالم و منزه بود در سال ۱۹۴۸ به علت کلاهبرداری رذیلاانه به زندان افتاد-توفان) رئیس کمیسیون نامبرده همراه با سناتور کاربريست و ضد کمونیست آدمخواری از کالیفرنیا بنام ریچارد نیکسون Richard M. Nixon که در کودتای ۲۸ مرداد نیز دست داشت "اتحاد فیلم برای حفظ ایده آل آمریکائی" را بوجود آوردند. رئیس این اتحاد کارگردانی بنام سام وود Sam Wood بود. این فرد این نظر را داشت که بعلت توطئه کمونیستها وی از دریافت جایزه اسکار محروم مانده است و لذا نام همه کسانی را که با وی مخالفت کرده بودند بعنوان جاسوسهای مسکو در فهرست سیاه خود وارد کرده بود. وی متحدی داشت که همان والت دیسنی Walt Disney معروف است که کمونیسم جهانی را از زمانیکه در استودیوی وی اعتصاب شده بود خطری برای "میکی ماس" خودش می‌دانست. این عده پوزیدنت روزولت را که با احترام و تواضع با استالین برخورد می‌کرد و در دوره وی نقش دولت و اتحادیه‌های کارگری تقویت شده بودند دیکتاتور کمونیست قلمداد می‌نمودند که آمریکا را بر باد می‌دهد. "اتحاد فیلم برای حفظ ایده آل آمریکائی" می‌خواست علیه "کمونیستها، افراطی‌ها و خُل‌ها" مبارزه کند و "شیر آبی" را که قطره‌های کمونیستی در سناریوها می‌چکانند ببندد.

اولین محاکمه در اکتبر ۱۹۴۷ در هفته اول با شرکت گاری کوپر Gary Cooper برگزار شد که مدعی بود در سناریوها عناصر کمونیستی کشف کرده است. در کدام سناریو نمی‌دانست؟! زیرا که وی اسامی کتبی را که شب می‌خواند بفراموشی می‌سپارد. البته اگر نامی هم می‌دانست از نظر کمیسیون اهمیتی نداشت زیرا صرف شرکت گاری کوپر در بازجوئی این کمیسیون به این کمیسیون اهمیت و اعتبار می‌داد. هدف هم از دعوت گاری کوپر که هیچ‌کاه بود همین بود. متخصصان آمریکائی با زیرکی تدارک دادگاههای نمایشی واشنگتن را می‌دیدند که امروز کسی از آن صحبتی هم نمی‌کند. تو گوئی چنین جنایتی بوقوع نیویسته است. بقیه کارها بعهد "اف.بی.آی" قرار می‌گرفت تا سند سازی کند.

در سال ۱۹۸۵ برملا شد که رونالد ریگان Ronald Reagan همان پوزیدنت هفت تیر کش و کابوی آمریکا با نام رمز (ت-ده T-10) و همسرش قبلیش خانم جین وایمن Hane Wyman با نام رمز (ت-نه T-9) همکاران غیر رسمی "اف.بی.آی" آمریکا بوده و علیه هنرمندان جاسوسی می‌کرده‌اند تا ریشه چپ و کمونیسم را از صنعت سینمای آمریکا بکنند.

...ادامه در صفحه ۶

## زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

Counterattack این نامها را درج می‌کردند تا هیچ نان حلال خورده‌ای جرات نکند به آنها کار و آشیانه‌ای دهد، کودکان آنها را در مدرسه‌ای بپذیرد، نظیر همان کاری که جمهوری اسلامی با کمونیستها حتی با جسد کمونیستها می‌کرد. این اقدام مانند اقدام خمینی بود که می‌گفت "من دیگر آیندگان را نمی‌خوانم" و هر کس می‌دانست که این اظهار نظر، رمز کشتار بود.

بن هشت Ben Hecht نوشت:

"آزادی عقیده در آمریکا یک نعمت ارزشمندی است. در دوران جوانی من این جمله الگوئی بود که بدون آن نه هیچ سیاستمداری می‌توانست به صیادی سگ و نه به مقام پرزیدنتی انتخاب شود. امروزه ولی می‌تواند برای هر انتخاب‌کننده‌ای یک زندانی کوچکی بدنبال بیاورد."

برای بی اعتبار کردن کمیته‌ی جان هوستون، "کمیسون بررسی اعمال غیر آمریکائی" عده‌ای را برگزید که فهرستی از اسامی اعضاء این کمیته حامی هنرمندان و حامی متمم قانون اساسی آمریکا منتشر کنند. دانی کی کم‌دین مشهور که بجرم حمایت از قانون اساسی آمریکا مورد خشم بود بیکباره یهودی از کار در آمد که نام واقیش داوید دانیل کامیرسکی David Daniel Kamirsky می‌باشد. ادوارد جی رابینسون نیز یهودی است که نام واقعی وی امانوئل گلدنبرگ Emanuel Goldenberg است. بیکباره همه روشنفکران چپ با چماق آنتی سمیتسم (یهودی‌ستیزی-توفان) کوبیده شدند تا از اعتبار بیافتند. کمیسون آنها را به جعل تاریخ زندگی خود متهم کرد. وی را گانگستر یهودی خواند و چنان وی را درهم شکست که از گرسنگی و دربدری داوطلبانه در سال ۱۹۵۰ در مقابل کمیسون ظاهر شد و طلب پوزش کرد. آنگاه سیل شیر و عسل سرازیر شد و در فیلمهای مختلف نقشهای مهم بهمه گرفت.

برخی کمونیستها درهم شکستند و چون اموات زنده، بدون کوچکترین اثر شکنجه غیر بشری بر اندامشان، در طی زمان خم گشتند و به بلع کثافت سرمایه‌داری تن در دادند. نظام آنها را درهم شکست. همه نمی‌توانستند "ساکو" و "وانستی" آن دو کارگر قهرمان ایتالیائی تبار آمریکائی باشند. امپریالیسم به اینجا نیز قانع نبود. حال که دوران شکنجه روانی را به پایان رسانده بود و با تعقیب مستمر، فشار فقر و بیکاری و تهدید و بی‌خانمانی اراده کمونیستها را ضعیف کرده بود کمیته‌ای با همکاری رونالد ریگان Ronald Reagan و سیسیل ب. دومیل Cecil B. De Mille تشکیل داد تا از کمونیستهای که با نظام همکاری کردند اعاده حیثیت بعمل آید. روش کار روشن بود. باید با "اف.بی.آی" تماس می‌گرفتی، نام

ادامه در صفحه ۷

هوستون John Huston، ویلیام وایلر William Weiler، فیلیپ دان Phillip Dunne کمیته‌ای برای حمایت از مواد متمم قانون اساسی آمریکا تشکیل دهند. همفری بوگارت Humphery Bogart، لارن باکل Lauren Bacal، دانسی کی Danny Kaye و کاترین هیپورن به حمایت از آنها پرداختند. ادوارد جی رابینسون Edward G. Robinson نیز به آنها پیوست. این حمایت طولی نکشید که با اتهام اینکه نه نفر از این ده نفر عمال شوروی و کمونیست و جاسوس "کمترین" هستند و از استالین دستور می‌گیرند افکار عمومی را تغییر دادند. امپریالیسم متمدن از همان اسلحه‌ای سود جست که شعبان بی‌مخ بی تمدن و ساواک از آن استفاده می‌کردند.

آنها را بعلت بی احترامی به تصمیم کنگره آمریکا که حاضر نشده‌اند از افکار پنهانی خود پرده بردارند و به سئوالات بازپرسان محترم پاسخ گویند به زندان محکوم کردند و پس از آزادی نیز حق کار را عملاً از آنها گرفتند. آنها را نکشند ولی حق حیات را از آنها سلب کردند و این همان فرقی است که نظام قضائی آمریکا با نظام حقوقی مبتنی بر قصاص جمهوری اسلامی در برخورد به دشمنان نظام و بویژه کمونیستها دارد. هر جا برای استخدام می‌رفتند با فشار پلیس اخراج می‌شدند و البته مدرکی هم در کار نبود و این در حالی بود که مرتب به آنها مراجعه می‌کردند تا طلب استغفار کنند. و برای اثبات صمیمیت در توبه خویش رفقای خود را در حزب کمونیست آمریکا لو دهند و در روزنامه‌های معتبر با انتشار بیانه‌ای انزجار خود را از کمونیسم ابراز دارند.

از این بعد هر کس که به متمم قانون اساسی آمریکا متوسل می‌شد و یا می‌خواست از حق طبیعی سکوت در مقابل دادگاه و دستگاه قضائی برخوردار شود بصورت خودکار گناهکار بود با این استدلال که غیر کمونیست که نباید از اعتراف باینکه کمونیست نیست ترسی داشته باشد. ملاک دآوری مانند ملاک خلخالی بود بر این مصداق که آنکس که بر حق سکوت خود در دادگاه استناد می‌کند و پای متمم قانون اساسی آمریکا را بیمان می‌کشد حتماً ریگی به کفش دارد. این اصول قضائی‌ای در آمریکا بود که در مورد کمونیستها اعمال می‌شد. این همان اصول خلخالی در جمهوری اسلامی است که می‌گفت معدومین اگر بیگناه بوده‌اند به بهشت می‌روند و اگر گناهکار به سزای اعمال خود رسیده‌اند. می‌بینید آنتی کمونیسم‌ها ماهیتاً فرق زیادی با هم ندارند تفاوت فقط در اسم و شکل است. سازمانهای فاشیستی نظیر لژیون آمریکائی فوراً نام کمونیستها را برای تصفیه حساب نهائی ثبت می‌کردند و سه تن از کارکنان سابق "اف.بی.آی" در مجله خود بنام

احضار روح...

هوارد فاست Howard Fast نویسنده بزرگ آمریکائی خالق آثاری ارزنده‌ای نظیر "اسپارتاکوس"، "راه آزادی" و یکی از ۱۲ عضو رهبری جنبش ضد فاشیستی آمریکا، عضو حزب کمونیست به زندان افتاد زیرا حاضر نشد در دادگاه نام مبارزین اسپانیائی جمهوریخواه را که در جنگ ضد فاشیستی اسپانیا شرکت کرده و پس از شکست به آمریکا مهاجرت کرده بودند برملا کند.

وی در شرح حال زندگیش (۱۹۹۰) بنام "سرخ بودن" نوشت که "سانسور در ایالات متحده آمریکا دقیقاً وقتی موفقیت آمیز عمل می‌کرد که اصلاً وجود نداشت."

ادگار هوورر رئیس "اف.بی.آی" فردی از "اف.بی.آی" را به بستون Boston فرستاد تا به صاحب چاپخانه هوارد فاست بنام لیتل بران Littel Brown حالی کند چاپ کتاب "اسپارتاکوس" باب طبع پلیس نیست یعنی همان رسم آشنا که "آقا" نشریه "آیندگان" را نمی‌خواند. حال آقای هوورر "اسپارتاکوس" را نمی‌خواند. هوارد فاست مجبور شد رمان‌اش را خود بشکل جزوه و در تعداد کمی به چاپ رساند.

همسر یکی از کمونیستهای اسیر را که مهندس معمار بود در عرض دو ساعت از کارش اخراج کردند باین بهانه که برای نمای یک مدرسه، رنگ مناسبی انتخاب نکرده است! البته این حق کارفرما! بود که چنین تصمیمی بگیرد. با فشار پلیس مردم را از هستی ساقط می‌کردند و پرچم دموکراسی را به اکثریت ساکت و در خواب نشان می‌دادند.

جرم توماس مان این بود که یک ضد "فاشیست زودرس" قبل از سال ورود آمریکا به جنگ (۱۹۴۱) بود و فشار بوی در دوران مک کارتی بمراتب بیشتر از سالهای ۱۹۳۳ شد. وی ناچار گردید آمریکا را برای همیشه به سمت سوئیس ترک کند.

در هفته دوم ده نفر هنرمندان را به محاکمه کشیدند و از آنها خواستند که برخلاف نص صریح قانون اساسی آمریکا اعتراف کنند که عضو حزب کمونیست هستند و چنانچه نیستند عضویت در حزب کمونیست را تکذیب نمایند. ده نفر با تکیه بر بند متمم قانون اساسی آمریکا تفتیش عقاید را غیر قانونی می‌دانستند و از آزادیهای دموکراتیک مندرج در قانون حمایت می‌کردند. یکی از این ده نفر رینگ لاردنر Ring Lardner موضوع خود را چنین اعلام کرد: "تمام آنچه‌هایی که من در مورد تفتیش عقاید می‌دانم مرا در این نظرم تقویت می‌کند که اساساً فرقی بین این دو رویه نمی‌بینم که کسی را وادار کنند که عقایدش را برملا کند و یا اینکه عقایدی را به وی تحمیل کنند که باید داشته باشد."

مقاومت این ده نفر باعث شد که شخصیهائی نظیر جان

## جنايات رهبران صهيونيسم در فلسطين جنایت علیه بشریت است

احضار روح...

رفقا را لو می دادی و یا نام کسانی را که فکر می کردی ممکن است چپی باشند و آنوقت توبه نامه ای در نشریات معتبر منتشر می کردی و سرانجام در مقابل کنگره ظاهر می شدی و از خدمات "کمیسون بررسی اعمال غیر آمریکائی" برای اینکه راه درست را بتو نشان داده اند و به امر معروف متوسل شده و نهی از منکر کرده اند تشکر می کردی. آنوقت عموسام لاجوردی وار لبخند کریه ای می زد و تو را اعاده حیثیت می کرد. و تو دیگر از فردا نجس نبودی. روشن است که شکنجه دموکراتیک نوع آمریکائی طولانی تر، موثرتر، برنامه ریزی شده تر و موذیان تر است تا نوع لاجوردی. یکی از قربانیان این واقعه الیا کازان Elia Kazan کارگردان نامدار سینمای آمریکا بود. همکاری وی با پلیس، لو دادن افراد و اظهار ندامت از عضویت در حزب کمونیست در نشریات رسمی و دروغهائی که بعدها از برای توجیه عمل کشفش صورت گرفت هیچوقت مورد بخشودگی جامعه هنری مترقی آمریکا قرار نگرفت. الیا کازان نمی توانست لیونل شتاندر Lionel Stander باشد که در دادگاههای نمایشی آمریکا حتی حاضر نشد صورت اسامی کمونیستهای را که لو رفته بودند و منتشر شده بودند و در فهرست "اف.بی.ای" در مقابلش گذارده بودند، با تحقیر خودش مورد تأیید قرار دهد تا دشمن را شاد کند. و یا مانند پته زگر Pete Seeger که بجای آنکه بر این توطئه پلیس صحنه بگذارد که فقط برای درهم شکستن وی بود، برای آن بود که دشمن بهمه بگوید که ما بر کمونیستها پیروز شدیم و کار دادگاههای نمایشی خود را در زیر مجسمه آزادی بی پایان برساند قهرمانانه بلند شد و سرود خواند. الیا کازان، چارلی چاپلین نبود که بعلت ساختن آثاری نظیر "سلطان در نیویورک" و یا "عصر جدید" بمنزله "توطئه گر کمونیست" از طرف مطبوعات دست راستی مورد تهاجم قرار گیرد و خونش مباح اعلام گردد ولی تسلیم نشود و از راه رفته برنگردد، الیا کازان آلبرت اینشتین نیز نبود که با تحریم مجامع درسش در مورد تئوری نسبیست بیهوده سعی کنند وی را به توبه وادارند، الیا کازان نمی خواست که وی را مانند شتاندر و زگر در زمره اعضاء مشاغل خطرناک و آسیب پذیر نظیر گانگسترها و یا دودکش پاک کنها قرار دهند. الیا کازان نمی خواست که وی را چون نویسنده نامدار "جک لندن" پس از نوشتن کتاب "پاشنه آهنین" جسدش را در نزدیکی نیویورک مانند جسد مختاری و پوینده در خارج شهر پیدا کنند و رئیس جمهور وقت آمریکا حتی بدتر از خاتمی، لازم نداند که قتل را به گردن محافل خصوصی پلیس آمریکا بگذارد و کار را مخومه تلقی کند. قتلش را در گزارش پلیس خودکشی نوشتند. الیا کازان نمی خواست آثارش را چون "نام

سایر"، "اسپارتاکوس"، "راه آزادی" که در آمریکا می سوزاندند به سرنوشت آثار بزرگان ادب ایران محکوم شود که قربانی حزب الله ایران اند، الیا کازان تسلیم شد چون دلبستگی به زندگی خود مهم تر از تعلق خاطرش به زندگی مردم بود و در قلوب مردم آمریکا و جهان مُرد. بسیاری از کمونیستها که برای سدجوع می خواستند راهی اروپا شوند قادر نشدند گذرنامه دریافت کنند. جرم آنها کمونیست بودن بود. الیا کازان بخاطر همکاری با پلیس آمریکا، امسال جایزه اسکار گرفت. امپریالیسم آمریکا مزد خیانتش را به وی داد. ولی بسیاری از هنرمندان مترقی آمریکا نه تنها برای وی در هنگام ورودش به سالن کف نزدند بلکه حاضر نشدند به احترام وی از جایشان بلند شوند. از دادگاههای نمایشی آمریکا کسی حرف نمی زند، این بخش از تاریخ آمریکا را که چون خط قرمزى تا با امروز ادامه دارد حذف کرده اند. آقای مک کارتی پس از انجام ماموریتش خانه نشین شد و بخوبی و خوشی زندگی کرد، ادگار هورور تا آخر عمر راحت زیست و تا آخرین روز کارش ۱۹۷۲ شغل شریفش را حفظ کرد. وظایف آنها را لیندون ب. جاسون Lyndon B. Johnson رئیس جمهور وقت آمریکا و یکی از جنایتکاران جنگ ویتنام بعهده گرفت زیرا بموقع فهمیده بود که "کمونیستها نیز بهتر از گانگسترهای شیکاگو" نبودند. نیکسون ضد کمونیست مسئول کودتاهای فراوان در آسیا و آمریکای لاتین و مسئول دخالت بیشمارانه و کشتار کمونیستها در گواتمالا و توطئه گر "سیا" علیه رئیس جمهور مترقی وقت آن کشور آقای آربنس همواره در هر مخالف چهره کمونیست کشف می کرد و باین جهت به معاونت و سپس ریاست جمهور آمریکا رسید که در ماجرای واترگیت سرنگون شد و سرانجام جاسوس (ت-ده) همان آقای رونالد ریگان به ریاست جمهوری آمریکا رسید. همه این روسای جمهور در مبارزه با کمونیسم و در مکتب مک کارتیسم و هورور پرورش یافتند. مک کارتی این سناتور ضد کمونیست و مایخولیائی مرده است و جسد ادگار هورور نیز پوسیده است ولی روح مک کارتی هنوز در آمریکا حکومت می کند.

خوب است که کمونیستها با مراجعه بتاریخ به تجارب خود بیاندوزند و قربانی تبلیغات رویزونیستها، سوسیال فرمیستها، حامیان سازش طبقاتی نگردند. سرشت امپریالیسم تغییر نکرده و نخواهد کرد.

خوب است که اکنون سالها پس از نگارش این مقاله آن مبارزانی که فریب رویزونیستها را خورده و یا براه "چپ" و راست در غلتیده اند بخود آیند به تاریخ زندگی جورج بوش نگاه کنند و ببینند که این جانور نیز بهمان راه گذشتگان می رود و در همه تحریکات و دزدیها و کلاهبرداریها در عرصه انتخابات، نفت، بورس، اسلحه و... دست داشته و دارد و با کودتا به ریاست جمهوری

آمریکا رسیده است. وی نیز فرزند مشروع نظام مک کارتیستی آمریکائی است و برای مردم جهان تحفه ای بجز فقر و مرگ ندارد که بارمغان بیآورد. ما کمونیستها باید این حقایق را هر روز به مردم جهان بگوئیم. ما دستگاه عریض و طویل تبلیغاتی امپریالیستی را نداریم و قدرت آتش ایدئولوژیک ما از آنها بر مراتب کمتر است ولی ما اراده پولادین استالینی داریم، ما از توده مردم الهام می گیریم، ما حزبی هستیم و این است که سرچشمه انرژی ما فنا ناپذیر است و ما راه رفقای خود را که این پرچم رزم و انقلاب را با خون و زندگی خویش تا اینجا حمل کرده اند به دوش گرفته و ادامه می دهیم و به نسل آینده تحویل خواهیم داد. ما پیروزم زیرا به آینده می نگریم و به رهائی بشریت از جامعه طبقاتی نظر داریم و روشن است که بشریت از چنگ این هیولای امپریالیستی و طبقاتی رهائی خواهد یافت زیرا کسی را یاری مبارزه با کمونیستها نیست.

\*\*\*

استراتژی جدید...

سلطنت طلبان در این مدت فهمیدند که کسی برای شاه و اعوان انصارش تره هم خورد نمی کند. این است که با یاری رهبران سابق حزب فراگیر رستاخیز، کشتییان را سیاست دگر آمد و چنین مطرح کردند که نفی سلطنت پهلوی به مفهوم نفی سلطنت بطور کلی نیست این است که انتخابات آینده ایران باید این حق دموکراتیک را نیز برای هواداران نظام پادشاهی و البته نه سلطنت پهلوی قایل شود تا آنها نیز بتوانند شکل حکومت مطلوب خویش را برای انتخاب به مردم عرضه کنند. باید مردم این حق را داشته باشند که بین جمهوری و سلطنت یکی را انتخاب کنند. سلطنت طلبان که به ظاهر دموکرات شده اند از این اندیشه غیر دموکراتیک دفاع می کنند که سلطنت را که ماهیتاً یک انتخاب یکباره و غیر دموکراتیک برای تمام مدت عمر یک خاندان و چه بسا سفیه و بدکاره و غیر قابل تعویض و آنهم به صورت سلسله در سلسله با این اعتماد که انشاء الله نفر بعدیشان خوب از کار در می آید و آنهم برای همه نسلهای آینده ایران در مقابل جمهوری چهار سال به چهار سال که در هر دوره آن انسانها می توانند شایسته ترین فرد را انتخاب کنند و فقط حقوق خود وی و نه "آره و اووه و شمسی کوره" را از مالیات مردم پرداخت کنند، فردی که بطور روشن قابل کنترل است بگذاریم.

اگر سلطنت طلبان رژیم متکی بر میراث خونی و ژنتیک سلطنت ارثی و مدام العمر را با رژیم جمهوری با رئیس جمهور مادام العمر با حق تعیین جانشین برای فرزند خویش قیاس می کردند شاید می شد در صمیمیت آنها کمتر تردید کرد ولی این کار آنها که یک امر غیر دموکراتیک را در قیاس با یک استثناء غیر دموکراتیک

ادامه در صفحه ۸

## سازمانهای سلطنت طلب نوکران امپریالیست آمریکا هستند

استراتژی جدید...

دیگر برای توجیه استبداد پادشاهی مقابل هم قرار می‌دهند، احق پنداشتن مردم ایران و فروختن کالای فاسد سلطنت به آنهاست.

آیا سلطنت طلبان واقعاً دموکرات شده‌اند؟ و یا اینکه ابزار تحمق را عوض کرده‌اند؟ فرض اخیر بنظر ما مسلماً صادق است.

آنها نخست با زیرکی با سود جوئی از شعار "دموکراسی"، "مسامحه"، "تحمل نظر دیگران" و... عوامفریبانه خویشتن را بعنوان یک اپوزیسیون قابل پذیرش در بحثها و میزگردهای سایر نیروهای ضرب دیده از ضد انقلاب مغلوب جا کردند و تلاش نمودند خویشتن را مجلسی کنند. بیاری اپورتونیستهای سردرگم، بی‌دورنما و گیج خارج کشور و خائنین به دموکراسی و انقلاب شکوهمند مردم ایران و سوسیالیسم در این زمینه به موفقیت‌هایی هم دست یافتند.

آنها اساساً با طرح این مسئله که مردم باید بتوانند بطور دموکراتیک میان جمهوری و سلطنت یکی را انتخاب کنند، بندریج طلبکار از کار در آمدند که گویا مخالفین این مقایسه و هموزن قرار دادن دموکراتیک این دو مقوله دیکتاتورند و این جمهوریخواهان هستند که بشیوه غیر دموکراتیک حق طبیعی سلطنت طلبان را برسمیت نمی‌شناسند. ولی در حقیقت آنها می‌خواستند دست‌آورد انقلاب شکوهمند بهمین راه که رژیم سلطنت را به زباله دان تاریخ فرستاد زیر پرش برده و رای روشن مردم در انتخابات بهمین راه نفی کنند. روشن است که مردم ایران بهر صورت به نفی سلطنت رای داده‌اند و اگر در زمان انقلاب بهمین صدها بار نیز با ترکیبهای مختلف از مردم پرسیده می‌شد که آیا هوادار رژیم سلطنت هستند مردم به آن رای منفی می‌دادند. مردم عکسهای خاندان پهلوی را پاره می‌کردند و بر گورستان آنها جشن گرفته بودند. مسخره نیست مدعی شویم که انتخابات بهمین در مورد طرد شکل سلطنتی حکومت گویا بازتاب خواست قلبی مردم ایران نبوده است؟ حضرات سلطنت طلب باید بدانند که شعار "بگو مرگ بر شاه" و "بختیار نوکر بی‌اختیار" هنوز بر تارک مبارزات میلیونی مردم ایران می‌درخشد. ماهیت انقلاب ایران اساساً ضد سلطنت استبدادی بود. فقط مستبدین رژیم گذشته نمی‌خواهند این پیام مردم ایران را درک کنند، اربابشان که عمرش را بر سر خیانت به ایران گذاشت خود معترف بود که پیام انقلاب ایران را شنیده است ولی عمال وی دست از بازی بر نمی‌دارند. شاه بخشیده شیخ علیخان نمی‌بخشد. حقیقتاً چه انسانهای "دموکراتی" به میدان آمده‌اند. اینها از جمله از آن جهت مستبدند که رای مردم را تا زمانیکه بنفع آنها نباشد قبول ندارند و به آن احترام نمی‌گذارند و چنانچه از قضای روزگار بر قدرت دولتی دست پیدا

کنند آنرا با توسل بهر وسیله‌ای حتی با سرکوب مردم که رایشان را قبول نداشتند و ندارند و تجربه زنده تاریخ در مورد پدر بزرگ و پدر، این را نشان داده است حفظ می‌کنند.

سیاست سلطنت طلبان سیاست گام بگام است. در مرحله نخست باید قبولاند که سلطنت در کنار جمهوری حق حیات پیدا کند و هموزن آن به حساب آید، آنوقت این فعل خود نفی انقلاب بهمین به حساب می‌آید و نفی انقلاب بهمین یعنی تجدید نظر در نتایج مترتب بر آن. آنگاه وقتی مشتی روشنفکران آشفته فکر که فریب دموکراسیهای آمریکائی را خورده‌اند برای شانه به شانه کردن جمهوری مقطعی و قابل تغییر و سلطنت موروثی و غیر قابل برگشت فتوا دادند و استشهاد جمع نمودند آنوقت فعل سلطنت کردن باید بهر صورت در جسم و وجود یک فردی تجلی پیدا کند. سلطنت مجرد نیست، مشخص است نماینده خودش را دارد. ذهن اجتماع بدنبال خانواده قاجار نمی‌رود، حافظه اجتماع بدنبال شاه‌های اختراعی و یا خانواده شاه نعمت‌الله ولی نمی‌رود، آنوقت که بیاری این روشنفکران خود فروخته سلطنت وجیه‌المسله شد، آنوقت که سلطنت طلبی مجرد به سلطنت طلبی مشخص بدل گشت، آنوقت سلطنت طلبان دستشان را رو کرده و می‌گویند قبول اصل سلطنت بدون وارث تاریخی رژیم گذشته بی مضمون و نا مشخص است. سلطنت بدون پادشاه معنا ندارد. و این پادشاه نیز معلوم است زیرا خون پادشاهی در رگهایش جریان دارد.

اگر کسی خود فریب نباشد و مردم فریب باشد باید از وی پرسید مگر کس دیگری هم در ایران بجز مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران در آمریکا وجود دارد که نامزد پادشاهی در ایران شده باشد؟

مگر غیر از این است که تبلیغ برای رژیم سلطنت و انتخاب پادشاه برای آن رژیم، عملاً فقط نام این مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران را بذهنهای سالم متبادر می‌سازد؟ پس هدف تبلیغات سلطنت طلبان بزدل و توطئه گر همین دلقک مدعی پادشاهی ایران است و نه کس دیگری.

مگر غیر از این است که این مردک آموزش دیده دستگاه امپریالیسم تمام امکانات لازم را در یک مبارزه نابرابر برای دست اندازی بر تخت پادشاهی چه از نظر مالی، چه از نظر کادرها و مدیران اداری و مشاوران سابق و کنونی، و مهمتر چه از نظر حمایت جهانی امپریالیسم آمریکا و ارتش حی و حاضرش در منطقه، چه از نظر ارتجاع محلی و منطقه‌ای، چه از نظر قدرت تبلیغاتی و رسانه‌های گروهی، و توجیه وراثت خونی و... دارد. کدام مدعی پادشاهی دیگری را می‌شناسید که امکان مقابله با این مظهر بی‌شرمی و دزدی و وارث تمام خیانتها و جنایات پدر و پدر بزرگش را داشته باشد؟

استراتژی سلطنت طلبان روشن است. آنها با پرچم ارباب "دموکراسی"، "تساوی حقوق" و با آگاهی به اینکه شکست خوردگان، توبان، بی‌مایگان، بریدگان روشنفکر و آشفته فکر در مقابل این اسلحه زنگ زده دموکراسی خلع سلاح می‌شوند، به میدان می‌آیند و به جمع آوری این روشنفکران پر مدعا و تهی مغز بر می‌آیند.

آنها در شرایطی که عمر سلطنت نه در ایران با انقلاب شکوهمند بهمین بلکه از نظر تاریخی تمام شده است. آیا سفاقت محض نیست که ملتی به خاندان دیوانه‌ای فقط به صرف قرابت خونی و نه شایستگی مغزی چک سفیدی بدهد که برای خود و آینده‌گانش هر مبلغی می‌خواهد در وجه خود بنویسد و آنرا به رخ نسلهای آینده نیز بعنوان سند جهالت نسل گذشته بکشد و بریش جان باختگان راه آزادی ایران بخندد؟ و خویش را "مظهر ملی ایران" معرفی کند. حقیقتاً ملتی که برای "حفظ وحدت" نیازی به یک بت بنام "مظهر داشته باشد و باید بهائی به این گرانی برای "مظهرش" پرداخت کند شایسته تلاشی و فروپاشی است و بهتر است وحدت نداشته باشد.

طبیعی است که جمهوری یک دست‌آورد بشری و از سلطنت یک مرحله عالیتری به پیش است. سلطنت فرزند یک عصر تاریخی گذشته است که عمرش از نظر تاریخی با انقلاب کبیر بورژوازی فرانسه بسر رسید. اینکه هنوز هستند خانواده‌های سلطنتی که بورژوازی جسدشان را نگاهداشته تا بعنوان مقاصد سیاسی خویش از آنها استفاده کند کوچکترین تغییری در ماهیت این امر و کهنگی این شکل حکومتی که بر جهالت عمومی استوار بود و ولایت فقیه را در قالب پادشاه تبیین می‌کرد نمی‌دهد. در استرالیا و انگلستان بحث برافکندن خاندان سلطنتی همواره بحث داغی بوده است. قیاسهای مسخره و اختراعی سلطنت طلبان که گویا جمهوریهای مستبد و سلطنتهای دموکرات هر دو وجود دارند پیشیزی از نظر تاریخی ارزش ندارند. موجود رو به مرگ را نمی‌شود با نهال رو به رشد و بالنده قیاس کرد. جمهوری "مستبد" تب جوانی نهالی است که بالنده و قابل درمان است و حال آنکه سلطنت "دموکرات" داروی مسکنی است که بیک بیمار سفلیسی میرنده می‌دهند. این "دموکراسی" عارضه میان دو درد مزمن و دائمی است برای آنکه کسی به بیماری لاعلاجش پی نبرد. سفلیس سلطنت و کهنه گرانی تاریخی و گنبدیگی و فقدان ضرورتش در دنیای مدرن کنونی را به روشنی به نمایش می‌گذارد. تاریخ را باید به جلو برد و تکامل داد، نارسائی‌های آن را باید از بین برد و نه آنکه آنرا دوباره به عقب برگردانید. باید در عرصه جمهوری که به نقش مردم اهمیت می‌دهد و دست ردی بر سلطنت و ولایت فقیه است گام برداشت و کاوش... ادامه در صفحه ۹

## چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است



استراتژی جدید...  
و کرد تلاش نمود تا مراحل عالیتر آن را متحقق گردانید. در عرصه جمهوری است که گامهای عالیتر برداشته می شود و دموکراتیک و یا سوسیالیستی خواهد بود. جمهوری فقط می تواند فدراتیو باشد. سلطنت فدراتیو همین نظام مرجعیت متعدد شیعه است که "مظهر وحدت مذهبی" است. اگر رژیم جمهوری مستبد شد و جمهوریت در خاندان رئیس جمهور مادام العمر موروثی گشت انتقاد به اساس جمهوریت و این شکل نظام حکوهتی مطرح نیست انتقاد به آن مطرح است که مستبدی می خواهد سلطنت کند و برای سلطنت پوسیده اش نام جدیدی برگزیده است. ما باید این اشکال استبدادی جمهوری را با همان نام واقعیش که حکومت سلطنتی است بنامیم و نه اینکه برای تبرئه سلطنت به جمهور مستبدی ایراد بگیریم که از نظام پادشاهی تقلید می کند. حقیقتاً باید شارلاتان بود تا توانست به این مغالطه دست زد.

پس روشن است که سلطنت طلبان با این استراتژی جدید می خواهند نخست سلطنت را مطرح کنند، سپس دستاوردهای انقلاب شکوهمند بهمین را نفی کنند و سرانجام آس خود را رو کنند که باید پهلوی مجدداً بر سر کار بیاید.

چنانچه با ملامت بیان کنیم روشنفکر ساده لوحی گفته است که ایشان قول داده که دموکرات باشد، چرا ما ایشان را به دروغ متهم کنیم، به کسی که نمی شود بهتان زد.

گفته می شود که بچه حلال زاده به باباش نمیره به دایش میره و دائی ایشان دموکرات بوده است و جای نگرانی نیست.

گفته می شود که گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل و نتیجه می گیرند قصاص قبل از جنایت که نمی شود کرد ما اول ایشان را بر سر کار بیاوریم، قدری هم شراب به ایشان بخورانیم و تیغ تیز را بدستان بدیم اگر نقش زندگی مست را بازی کردند آنوقت قبول می کنیم که کار از کار گذشته و حرفهایشان دروغ بوده است. البته حزب کار ایران در آن موقع نمی داند آقای باقر پرهام و فرزند خونی ایشان را که در ستایش افکار پدر قلم می زند کجا پیدا کند و یقه ایشان را بگیرد و بگوید آنکس که از گذشت روزگار نیاموخته است از هیچ آموزگاری نیز نمی آموزد.

گفته می شود که ایشان شهروند ایرانی هستند و مانند هر شهروند دیگری دارای حقوق برابر با ایرانی ها هستند و این است که حق دارند خود را نامزد انتخاباتی کنند. البته ایشان حق مسلمشان است که خود را نه تنها برای ریاست جمهوری بلکه برای همان سلطنت موروثی قبلی که اسمش را نمی بریم نامزد کنند. ما می گوئیم اما چگونه می شود به خاندانی با آنهمه

خیانت و جنایت اعتماد داشت؟ کدام قدم برداشته شده است تا این اعتماد بوجود آید؟ آیا صورت حسابهای دزدیهای خاندان پهلوی در گذشته منتشر شده است؟ خیر.

این مدعی پادشاهی ایران مخارجش از زمان فرار از ایران چگونه تامین می شود و دلایلش کدام است. آیا مردم ایران حق دارند از کسی که می خواهند وی را انتخاب کنند بخواهند که در کارش شفافیت داشته باشد و دستش را رو کنند؟

آیا ادعا آقای منوچهر گنجی که می فرمودند این حضرت آقا به گفته خودش از سیا پول می گیرد دروغ است؟

انتقاد ایشان به کدام کار پدرش متوجه است؟ پدر ایشان صدها قرارداد اسارت آور امضاء کرده در پیمانهای تجاوزگر نظامی شرکت کرده، مردم ظفار را با ارتش خود سرکوب کرده، با اسرائیل همدست بوده، به آفریقای جنوبی نفت می فروخته و با یک رژیم نژاد پرست رابطه داشته، تا قبل از ملی شدن صنعت نفت اجازه می داده است که استعمار فرتوت انگلستان نفت ایران را با لوله فاجاق انتقال نفت، نفت ایران را بدزدد و به بصره منتقل کند و... انتقاد مشخص ایشان در عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و... نسبت به دوران پدرش کدام است تا ما بفهمیم که ایشان با چه چیز و به چه علت مخالف است و به آن انتقاد دارد. آیا ایشان به شکنجه مخالفین سیاسی، دادگاههای سر پوشیده نظامی، ساختن حزب فراگیر رستاخیز و... معترض است پس چرا بطور مشخص آنها را بیان نمی کند؟ نمی گوید که به چه چیز آن دوران ایراد می گیرد؟ پس چرا همان وابستگان دزد و جانی و وطن فروش رژیم سابق، همان رستاخیزها را بدور خود جمع کرده و با آنها همکاری می کند و جز مشاوران وی محسوب می شوند. راستی نظر این شهروند ایرانی در مورد آقای منوچهر گنجی و داریوش همایون ارکانهای حزب فراگیر رستاخیز چیست که حق شهروندی را از همه شهروندان ایرانی گرفته بودند. کدامیک از ساواکیها و شکنجه گران مقیم آمریکا را این حضرت آقا به مقامات حقوقی آمریکا بر طبق قوانین آمریکا معرفی کرده تا بعنوان جانیکاران علیه بشریت محاکمه شوند. چرا ایشان علیه شعبان بی مخ چاقوکش اعلام جرم نمی کند تا مردم در مورد صمیمیتش تردید نکنند؟ نکند با شعبان بی مخ سر و سری دارد و مدعی است که نقشی در روی کار آوردن پدرش نداشته است؟ آن ارتشیان دزد و کمیسیون بگیرری را که به آمریکا پناهنده شده اند چرا با نام و نشانی و درجه خیانتشان به مردم ایران معرفی نمی کنند، پس چگونه مردم به صمیمیت ایشان در زمانیکه منافعشان ایجاب می کند، بیکباره شهروند ایرانی شده اند، اعتماد کنند. نظر ایشان راجع به شعبان بی مخ و کودتای بیست

هشت مرداد و تیرباران دکتر فاطمی وزیر امور خارجه قانونی ایران چیست؟ نظر ایشان راجع به اشیاء مسروقه عتیقه و آثار تاریخ باستانی ایران که توسط پسر اشرف پهلوی در ژاپن به فروش می رسید چیست و... سلطنت طلبان تلاش عبثی می کنند تا با یاری روشنفکران حقیر، با فریب مردم بار دیگر بر روی کار آیند.

بر همه نیروهای انقلابی است که این نظریات را به میان مردم ببرند، ماهیت بحث جمهوری و یا سلطنت را روشن کنند، استراتژی سلطنت طلبان را رو کنند و با طرح پرسشهاییکه ما مطرح کردیم و می شود آنرا کامل کرد دست این کلاشان وابسته به امپریالیسم را که در پی اسارت مردم مین ما هستند رو کنیم. انتقاداتی بصورت های زیرین: وجود "تارسانیها" و یا "کمبودها" و "پاره های اشکالات" و "درک نادرست از دموکراسی"، "رفاه اقتصادی ولی فقدان دموکراسی سیاسی" که در رژیم پیشین بودند تکرار نخواهند شد ماستمالی کردن بیش از نیم قرن تاریخ خیانت و جنایت در ایران است. هم اکنون امپریالیستها مدعی اند که در شرایط وجود جنگ سرد توسل به این وحشیگریها و جنایات قابل توجیه اند. تا این نوع جدیدی استدلال از بغداد به لوس آنجلس برسد زیاد طول نمی کشد.

اپوزیسیون ضد سلطنت در ایران باید ادعای نامهای در این زمینه تهیه ببیند و از این شهروند ایرانی که طلبکار حقوق خودش در ایران است طلب کند که مانند یک ایرانی وطن پرست و صمیمی و علاقمند به میهنش و متنبه از اعمال پدر و بستگان و اطرافیان پدرش به انتقاد از خودی همه جانبه دست زند، اسناد را رو کند و خواهان مجازات پیچ و مهره های مهم آن دستگاه مخوف استبدادی باشد، تا آنوقت حقی داشته باشد باندازه حق همه مردم صمیمی ایران. این روش استدلالی حزب ما کار را به آن می رساند که دست سلطنت طلبان در این بحثهای تحمیلی رو شود تا ناچار شوند که در آخر کار از جیب بغلشان تصاویر رامز فلد، دیک چینی و ولفوییتس را در آورند.

\*\*\*\*\*

از کمکهای دریافتی سپاسگزاریم.

رفیق د. از دوسلدورف ۵۰ یورو.

رفیق ح. از ماینس ۳۰ یورو.

رفیق کارگر Rougen ۲۰۰ یورو.

رفیق محسن ۵۰ یورو.

رفیقی از جنوب آلمان ۱۰۰ یورو.

کمک کتاب ۳۰ یورو.

کمک مالی ۳۴۰ یورو در مجموع.

بنام حق عضویت ۲۰۰ یورو.

کمک مالی ۵ یورو از بنزهایم.

کمک مالی ۳۰ یورو از هامبورگ.

کمک مالی ۴۰ یورو از لورکوزن.

پیروزی مبارزه ملی مشروطه به تامین سرکردگی طبقه کارگر است

نه چک زدم...

تحلیل کند کمک مالی، معنوی، لژیستیک، اینترنتی، اخباری و گزارشی و رادیویی و نظایر آنها نمی‌کند. هر روز که دولت اسرائیل اراده کند این حزب کاغذی را به علت همان کمکهای مالی که اسنادش را حفظ کرده است در عرض چند ساعت بی اعتبار می‌کند و یا رهبرانش را که نان خورده و نم‌گیر شده‌اند به خدمت خود در می‌آورد، باجبار و با شانتار و یا با رضایت و داوطلبانه. مگر اینکه رهبری این حزب حاضر شود به اوامر صهیونیسم اسرائیل و یا امپریالیسم گردن نهد و سیاستهای خاص و سفارشی و ایدئولوژی خاصی را در میان کمونیستهای ایران شایع سازد و مغزهای آنها را شستشو دهد.

این شبه استدلالات عوامفریبانه را سلطنت طلبان و شاپور بختیار و تیمسار مدنی و آقای منوچهر گنجی یکی از ارکان حزب شه ساخته و فراگیر رستاخیز برای پول گرفتن از سازمان "سبا" و یا دول کشورهای عربی و عراق و نظایر آنها نیز ارائه می‌دادند. به استدلالات دکتر منوچهر گنجی، شاپور بختیار، تیمسار مدنی مراجعه کنید، مو بگو همین استدلالات "حزب کمونیست کارگری ایران" است، حداقل آقای مدنی پس از مدتها به این اخادیا اشاره کرد و آنرا نادرست ارزیابی نمود. شما در دنیا نوکری را نمی‌شناسید که مدعی شود پول گرفتن از بیگانه را با شرط و شروط پذیرفته است. نفس این امر که دولتی حاضر به کمک مالی می‌شود خود گویای آن است که این دولت و در واقع سازمان جاسوسی آن یعنی موساد باید در فرد و یا تشکل مورد نظر نکات رضایتمند و خوش الحانی را یافته باشد که می‌تواند از آنها در خدمت مقاصد خودش سود بجوید. سر هیچ دولت و سازمان جاسوسی را افراد و یا تشکلهای اگر "عقل کل"ها و "بزرگترین مارکیست عصرها" را نیز در رهبری خود داشته باشند نمی‌توانند کلاه بگذارند.

امتحان این امر بسیار آسان است. حزب کار ایران (توفان) دارای حساب بانکی است و آنرا علناً و رسماً اعلام کرده است، حزب کار ایران (توفان) دارای مواضع مارکسیستی لنینیستی و انقلابی است و نظریاتش در مورد جمهوری اسلامی، صهیونیسم، امپریالیسم، پان ایرانیسم، پان ترکسیم، ناسیونال شونیسیم، رویزیونیسم رفیق لنین و استالین، گذشته و حال حزب توده ایران، نسبت به سلطنت طلبان، تجاوز آمریکا به یوگسلاوی، افغانستان و عراق و... روشن است و بر آنها پافشاری می‌کند، چرا یکی از این کشورها به این نتیجه نمی‌رسد که به حساب حزب ما که خواهان سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی هستیم و بقول "حزب کمونیست کارگری ایران" "رادیکال" به حساب می‌آئیم، پول وارز کند و ما را تقویت نماید، منتظر چه چیز نشسته‌اند؟ مگر نه

این است که هر چه دیرتر عمل کنند عمر رژیم جمهوری اسلامی یکرز بیشتر می‌شود، مگر نه آن است که ما هم مستقل هستیم و هم آزادی عمل خود را حفظ کرده و حفظ می‌کنیم، پاسخش روشن است زیرا آنها می‌دانند که حزب ما قابل نرمش نیست و با مصالح مردم ایران بازی نمی‌کند. خائن نیست، عامل بیگانه نیست. اخاذی از بیگانگان و جاسوسی را فضیلت نمی‌شمارد و برای توجیه در یوزگیش آنها هم به حساب اعضاء و کشیدن پای آنها به معرکه از طریق کنگره حزبی و "بشیوه دمکراتیک" و جنجالی و ایجاد فضای کاذب دنباله روی و بی‌فکری و تحمیق کردن نمایندگان بی‌خبر کنگره با ایجاد "شوهای" تبلیغاتی آمریکائی مصوبه به تصویب نمی‌رساند. حزب ما برای اخاذی از بیگانگان تئوری نمی‌سازد. به نیروی خودش متکی است. طبیعتاً ما میان کمکهای انترناسیونالیستی میان کمونیستها با وابستگی به بورژواها، امپریالیستها فرق می‌گذاریم زیرا خود را از خانواده کمونیسم جهانی می‌دانیم ولی کدام کشور و سازمان کمونیستی قدرتمندی در جهان یافت می‌شود که بتواند حزب کار ایران (توفان) را از مضیقه مالی نجات دهد و معیشت حزبی ما را تامین کند؟ هیچکس. این است که ما در درجه اول به نیروی خود، به نیروی اعضاء و هواداران خود متکی هستیم و بار خود را با این فداکاری تا بدینجا رسانده‌ایم.

ما هم اکنون نیز با صدای بلند اعلام می‌کنیم که هر کس مایل است با توجه به موضعی که ما داریم به ما بدون شرط و شروط کمک مالی کند به حسابی که در دست دارد پول بریزد و منتظر مذاکره و قرار مدار با ما نباشد، و در این راه مفید و اهمه نداشته باشد. ما از بسیاری هواداران توفان کمکهای بیدریغ مالی و علیرغم ناچیز بودن ولی با ارزش دریافت کرده‌ایم و هنوز نیز باین کمکها برای انتشار مرتب "توفان" نیاز داریم ولی برای اینکه پس از این فراخوان مالی از توطئه دشمنانمان و پرونده سازی برای حزب ما جلوگیری کنیم از هم اکنون اعلام می‌کنیم که ما وصول هر مبلغی بیش از ۲۵۰ یورو را که منبع انقلابی آن برای ما روشن نباشد فوراً علنی کرده و به اطلاع مردم ایران در نشریه خود می‌رسانیم تا جلوی هر دسیسه را بگیریم ما حتی تا کنون صورت کمکهای مالی را که منابشان برای ما روشن بوده است برای اطلاع عموم منتشر ساخته‌ایم. حال خود قضاوت کنید، اگر علنیی در کار باشد، اگر شفافیتی هدف باشد ما شفافتریم یا حزب باصلاح کمونیست کارگری غیر ایرانی؟. از هم اکنون روشن است که هیچ دولت بیگانه‌ای اگر با ما بر سر لطف نباشد و از خدمات ما بهره‌مند نشده باشد و نشود حاضر نیست به حساب ما پول بریزد، علیرغم اینکه به دشمنی آشتی ناپذیر ما با جمهوری اسلامی واقف است. این است که ادعای پول گرفتن از بیگانه با "حفظ استقلال

و موازین" فقط برای فریب مردم و اعضاء ساده حزبی است. همین امر است که حزبی مخفی را وادار می‌کند علنی شود، حزب اجتماعی گردد، صدتا صدتا عضو تبلیغاتی در مجامع علنی بگیرد تا سهامش در بورس بازار کمک از بیگانگان بالا رود و بتواند خود را با قیمت بالاتری بفروشد. سعی کند هنرمندان و روشنفکران انقلابی را بفریبد و پایشان را به مجامع خود باز کند تا به اعتبار آنها از دول بیگانه اخاذی کند. هر چه گنده‌تر پولش بیشتر. حزیش را به لانه جاسوسان امپریالیست، صهیونیست و عمال جمهوری اسلامی بدل کند، زیرا هدفش آزادی طبقه کارگر ایران نیست، نیل به کمونیسم نیست، ایجاد دکانی است که حقوق بازنشستگی مثنی بیکاره را تامین کند. آن حزبی که با این روحیه ضد کمونیستی، کاپیتالیستی، "یهودائی" پرورش یابد کارش به جایی می‌رسد که رهبری با این پولها بار و بنبدیل خود را می‌بندد و سر بزنگاه در می‌رود و اعضاء و هواداران خود را به امان خدا رها می‌کند که تازه باید ببینند امور معیشتی روزمره خود را از چه منبعی می‌توانند تامین کنند. چنین حزبی که آنهم فقط دفتر سیاسی اش و نه کمیته مرکزی در امر باین مهمی که با آبروی حزب، با بود و نبود حزب بستگی دارد، تصمیم می‌گیرد، عملاً بند امور معیشتی افراد را بدست می‌گیرد و می‌تواند از سست عنصران، غلامان رهبری بسازد. در چنین حزبی همه سعی خواهند کرد بر گنج قارون دفتر سیاسی دست پیدا کنند و سلسله خانوادگی جدیدی بطور موروثی بوجود آورند و رژیم سلطنت را در حزب "مستقل" بدون قید و شرط برقرار کنند. این سرنوشت همه احزاب و سازمانهای نظیر اینها بوده چه آنهائیکه در گذشته از عراق صدام حسین و لیبی قذافی پول می‌گرفته‌اند و چه اینها که دیر آمده‌اند و زود هم می‌خواهند میلیونر شوند.

حداقل سازشی که میان این دول ارتجاعی و این تشکلهای مزدور روی می‌دهد سکوت در قبال جنایات این دولتها و یا منحرف کردن نظریات مردم از مسایل اساسی سیاسی روز و چسبیدن به مسایل فرعی و جانبی، کشاندن افکار مردم به سمتی است که به عدم اتخاذ موضع روشن بدل شود. طرح بحثهایی است که غیر ضروری بوده و در مرحله کنونی مبارزه گره‌ای از کار مبارزه مانمی‌گشاید. ادامه دارد

\*\*\*\*\*

"تقاضاهای جداگانه دموکراسی، منجمله حق حاکمیت بر سرنوشت، یک چیز مطلق نبوده بلکه جزئیست از نهضت عمومی دموکراتیک جهان (اکنون: نهضت عمومی سوسیالیستی - استالین).

ممکن است در بعضی از موارد جداگانه جزء باکل متضاد باشد، در اینصورت لازمست از آن صرفنظر نمود." لنین

نقل از مسائل لنینیسم اثر استالین

**نهضت‌های مقاومت ملی و انقلابی در منطقه باید علیه امپریالیسم متحد شوند**

نه چک زد...

۱- پلنوم کمیته مرکزی در هر دوره لیست دولتهایی که داشتن مناسبات با آنها برای حزب مجاز نیست را تصویب و به ارگانهای رهبری ابلاغ می‌کند. (نان را به نرخ روز خوردن، حسابگری سیاسی، فقدان دید کمونیستی و خیانت به انترناسیونالیسم پرولتری، خرج حزب و نان اعضا را در آوردن، مفتخور پرورش دادن که نوکر جیره و موجب بگیر مسئول مالی حزب باشند و از این گذشته کمیته مرکزی که گویا سرکیسه پول دست وی است راساً تصمیم می‌گیرد که لیست (صورت اسامی - توفان) دولتهایی را که از آنها نمی‌توان پول گرفت را منتشر کند. توجه کنید این را به این جهت اینگونه استادانه فرموله کرده‌اند که نام دولتهایی را که از آنها پول می‌گیرند و تعدادشان نادر است بر زبان نیاورند. آیا راحت نبود بجای ذکر بیش از ۱۹۰ دولت قدیم و جدید نام یکی دو کشور را که می‌شود از آنها پول گرفت مانند اسرائیل، آمریکا، انگلیس، کانادا و نظایر آنها منتشر ساخت. برای صرفه جوئی در کاغذ هم باشد این روش شفاف مرجح بود و از این گذشته در دنیائی که هر روز در حال تجزیه آن هستند و به هر جزیره گمنامی بویژه اگر مزایای فرار مالیاتی داشته باشد فوراً استقلال عطا می‌کنند که نامشان را کسی تا کنون نشنیده است خدائی نکرده ممکن است با نام نبردن از آنها و یا از قلم افتادن نام یکی از آنها این توهم پیش آید که حزب شما بعنوان نمونه از کشورهای زیر نظیر: فیجی، بلیزه، کومورن، کیریباتی، نارو، پالا، سن کیتس مویس، ساو تومه و پرنسیپه و... کمک مالی دریافت می‌کند که سزاوار آنها نیست، انصاف هم خوب چیزی است - توفان).

در مقطع کنونی داشتن مناسبات با دولتهای زیر مجاز نیست:

- دولتهای اسلامی (نظر به اینکه حزب مبارزه علیه نیروها و جریانات اسلامی را وظیفه مستقیم خود می‌داند). (خواننده توجه دارد که در اینجا تکیه بر اسلام است، البته نامی از سایر دولتهای مذهبی نظیر دولت صهیونیستی و لیکهودی اسرائیل و یا دولت مذهبی جرج واکر بوش و دولت مذهبی واتیکان برده نمی‌شود، دعوا بر سر اسلام است و نه مذهب بطور کلی، دعوا بر سر لحاف ملاست، تو گوئی اسلام فقط افیون توده‌ها است و نه مذهب بطور کلی - توفان)

- دولت عراق (نظر به اینکه حزب در مبارزات جاری مردم عراق برای رهایی مستقیماً دخیل است و حزب کمونیست کارگری عراق

برای سرنگونی رژیم عراق فعالیت می‌کند).

تبصره: ...

۳- حزب کمونیست کارگری هیچ توافقی را که متضمن محدود شدن آزادی عمل و فعالیت و تبلیغات حزب باشد را نمی‌پذیرد (اصل استقلال حزب) (حرف مفت که دروغ محض است و کافی است خوانندگان توفان به اظهار نظرات این حزب در مورد جنبش فلسطین، صهیونیستهای جنایتکار اسرائیل، و نقش جنایتکارانه امپریالیسم در عراق و اساساً ماهیت امپریالیسم در جهان، در بالکان، و در افغانستان، برخورد به ماجرای ۱۱ سپتامبر، همنشستی با سلطنت طلبان، حضور بلامانع آنها در عین علنیگرایی و خودنمایی "کمونیستی" در رسانه‌های گروهی لوس آنجلسی که بشدت زیر نفوذ "اف. بی. آی." و "سی. آی. آی." در آمریکاست و در اختیار سلطنت طلبان ایرانی مورد اعتماد سازمانهای جاسوسی آمریکاست نظر افکنند و ببینند که این عده چگونه با مهارت به تهی کردن مقولات و مفاهیم اجتماعی از مضامین طبقاتی مشغولند و با دشمنی با مارکسیسم لنینیسم، کینه توزی به رفیق لنین و استالین و ساختمان سی ساله سوسیالیسم در شوروی و... ماموریت خود را بر اساس "اصل استقلال حزب" انجام می‌دهند تا این ادعاهای پوچ و کاذب آنها که برای فریب مردم به "اصل استقلال" که کلمه پوچی بیش نیست متوسل می‌شوند، روشن شود، از این گذشته بار طبقاتی و سیاسی واژه‌هایی نظیر "آزادی عمل"، "فعالیت"، "تبلیغات" روشن نیست زیرا این واژه‌ها صفات هر حزبی هستند بجز حزب کمونیست. کمونیستها هیچگونه محدودیتی را که "آزادی عمل" و "فعالیت" آنها را در مبارزه طبقاتی ایجاد کند نمی‌پذیرند، کمونیستها نمی‌توانند از تبلیغات کمونیستی دست بکشند و محدودیت آنرا بپذیرند. طبیعتاً می‌توان یک نفس و جنجالی در مورد حقوق کودکان، زنان، خلفها، سایر حقوق دموکراتیک، حقوق همجنس گرایان زن و مرد، حقوق روسپیان، آزادی جنسی، ناموس پرستی، تعصب، چادر و چاقچور و آزادی پوشاک، سقط جنین، حکم اعدام، جرم سیاسی و... بحث‌های سرگرم کننده و باب طبع روشنفکران خرده بورژوا کرد و یا از همین بحثهای روز و ماهیتاً بورژوازی و لیبرالی مطبوعات بورژوازی رونویسی کرد و مدعی شد که ما آزادی عمل و فعالیت و حتی تبلیغات خویش را حفظ نموده‌ایم. می‌شود در مبارزه با لنین و استالین و بازگشت به مارکس و تبلیغ تروتسکی "استقلال" داشت، می‌شود به جای افشاء امپریالیسم گردن بند مدرنیزه به گردن این عفریت مرگ انداخت و به بحثهای ماهیتاً بورژوازی و غیر کمونیستی و ضد کمونیستی دامن زد و آنرا به جای "آزادی عمل" و

"حفظ استقلال" جا زد. - توفان).

حزب کمونیست کارگری به هیچ توافق و هیچ رابطه‌ای که حزب بنا بخواست دولت ذیربط ملزم به پنهان کردن آن از مردم باشد وارد نمی‌شود. (اصل علنیت) (دروغگو کم حافظه است. مردم از شما می‌طلبند که در خدمت شفافیت، در خدمت حقیقت گوئی به مردم اعتراف کنید که تا کنون از کدام کشور و با چه شرایطی پول گرفته‌اید و قصد دارید از کدام کشور و با چه شرایطی در آینده و به چه مقدار پول بگیرید؟ آنوقت این مردم هستند که قضاوت خواهند کرد که آیا شما از اهداف خود صرفنظر کرده و یا سیاست کشور معینی را از تیر رس مبارزه افشاءگرانه خارج کرده و یا مثلاً با تکیه بر حملات خویش بر حماس و جهاد اسلامی بدنبال توجیهی برای جنایات صهیونیستهای اسرائیلی می‌گردید؟ ما مطمئن هستیم که شما جرات انتشار این اسناد را ندارید و به مردم دروغ می‌گویید، چه خوب است که شما بجای ردیف کردن آرایش اصول زیر نظیر (اصل استقلال، اصل علنیت اصلی بنام اصل سهولت را بپذیرید و بجای نوشتن ۱۹۰ نام کشورهای جهان نام یکی دو کشوری را که از آن پول می‌گیرید و یا قصد دارید از آنها پول بگیرید بیان کنید تا مردم سخنان شما را بپذیرند - توفان).

۴- حزب کمونیست کارگری ایران قبول کمک مالی و تدارکاتی از دولتهایی که رابطه با آنها بنا بر مفاد این مصوبه مجاز تشخیص داده شده است را منتفی نمی‌داند. پذیرش کمک باید بر مبنای اصول مندرج در بند ۳ (استقلال و علنیت) صورت بگیرد. تصمیم در باره دریافت و عدم دریافت کمک در هر مورد با دفتر سیاسی است". باین می‌گویند یک حزب مزدور در خدمت اسرائیل و امپریالیسم در منطقه.

این نوع استدلال فریبکاری است و خاک پاشاندن به چشم مردم است. همه حقوق بگیران این حزب اگر بخود نیابند مزدورند و وابسته و مزدور به اجنبی باقی می‌مانند. حتی دلداری خویش با تئوریهای ساختگی "ضد ملی" و "ضد ایرانی" و "ضد مین پرستی" نمی‌تواند وجدان آنها را از عذاب نوکری به اجنبی راحت کند. روزی می‌رسد که اعضاء پایتیر این حزب متوجه می‌شوند که فقط عامل خبرگیری بیگانه‌اند.

هیچ دولت خارجی به کسی بدون چشمداشت و بدون جمع‌آوری مدرک از آنها که هر موقع بتواند آنها را تحت فشار گذارده و سیاستهای خاصی را به آنها

..... ادامه در صفحه ۱۰

Workers of all countries unite!

**TOUFAN**

**توفان**

Central Organ of the  
Party of Labour of Iran

Nr. 40 - Jul. 2003

## "حزب کمونیست کارگری ایران" و نقدی بر نظر به سرسپردگی به بیگانگان

### تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها

از قدیم می‌گفتند اگر شایعاتی در میان باشد چه بسا که جنبه‌ای از حقیقت را در خود نهفته داشته باشد. البته این امر همیشه درست نیست شایعه می‌تواند بی اساس هم باشد. ولی اگر شایعه بر شالوده‌ای استوار بود که شک برانگیز است آنوقت باید با چاقوی جراحی تحلیل و تفکر علمی به سراغ لاشه شایعه رفت و حقایق را از دل آن بیرون کشید. آنوقت آن "چیزک‌ها" که مردم می‌گویند معنای دیگری پیدا می‌کنند. حزب ما سالهاست که با وسواس خاص خود و احساس مسئولیت کمونیستی در پی کشف سره از ناسره است. آن "چیزکی" که ما کشف کردیم حرف مردم نیست و نبود. اعتراف خود این حزب است که به حرف مردم رنگ و جلای دیگری می‌دهد. از آن "چیزک" یک قطعهنامه ۱۰۲۸ عددی متولد شده است که خود بخود گویاست. "حزب کمونیست کارگری ایران" هر چه بیشتر آنرا هم زند و توجیه کند تعفنش بیشتر خواهد شد. حال شما این سابقه امر را با قرار حزبی این تشکل که ما آنرا در زیر چاپ کرده‌ایم در ارتباط قرار دهید تا کلمات آن را که در درجه اول بی سر و ته و بدون معنا و مفهوم مشخص جلوه می‌کند بهتر بفهمید. تازه خواننده پس از این سابقه ذهنی می‌تواند منظور نگارندگان و

## "نه چک زدم نه چونه عروس آمد تو خونه" (۴)

مورد زمینه قبلی تصویب و یا لزوم طرح قطعنامه‌ای در کنگره یک حزب سخن بگوئیم. همین مقدار برای درک یک ذهن متعارف کافیت.

روشن است که از "روی بخار معده" کسی پیشنهاد قرار حزبی نمی‌دهد و شماره ترس آوری نیز باندازه رقم ۱۰۲۸ برای آن تعیین نمی‌کند. وقتی حزب کمونیست ضد کارگری و ضد ایرانی تصویب چنین قراری را آنهم با شماره ۱۰۲۸ لازم می‌بیند حتماً قصدی دارد اگر نخواهیم بگوئیم که گویا ریگی به کفش دارد. حال این شما و آن "چیزکی" که خود آنها به آن اعتراف کرده‌اند و ما فقط آنرا نقل قول می‌کنیم و با کمی چاشنی تفسیر کمونیستی می‌آرئیم.

### یک قرار مدار تاریخی و راه گشا

قرار ۱۰۲۸

موضوع: اصول رابطه با دولت‌ها تماس و برقراری مناسبات میان حزب کمونیست کارگری با دولت‌ها، چه در منطقه و غیر از آن (در منطقه فقط اسرائیل است زیرا کویت و سوریه و اردن هاشمی و ترکیه و عربستان سعودی و امارات حاضر نیستند به شما کمک مالی کنند-توفان)،

چنانچه موازین مصوب کمیته مرکزی اکیداً مراعات شود (این موازین چرا مربوط به حزب نیست و مربوط به کمیته مرکزی است؟ کنگره حزب اخاذی از بیگانه را تصویب کرده است و حال کمیته مرکزیت که باید ببیند اعضاء و فعالیت آنها را در بازار بورس ارتجاع منطقه به چه کسی و با چه قیمتی بفروشد، کنگره حزب برای اخاذی یک چک سفید به کمیته مرکزی حزب داده است-توفان)،

علی‌الاصول بلامانع است. کمیته مرکزی اصول زیر را بعنوان چهارچوب و محدوده اختیارات دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی در عرصه رابطه با دولت‌ها تصویب می‌کند. ادامه در صفحه ۱۱

تصویب کنندگان این قرار را که چرا بی‌کباره آنرا از جعبه شیشه‌بازی خویش بیرون کشیده‌اند بهتر درک کند. تازه معلوم می‌شود ضرورت طرح چنین مصوبه‌ای چه بوده است و بانیان آن در صدد توجیه رسمی چه کثافتاتی هستند.

معمولاً مجمع تصمیم‌گیری یک حزب صرفنظر از مواردی که در اساسنامه حزبی از آن یاد شده زمانی تشکیل می‌شود تا در مورد مسئله مهمی اظهار نظر کند که متیلاً به حزب است. هیچ حزبی را در دنیا پیدا نخواهید کرد که مصوبات اختراعی و در ذهن خود ساخته را طرح و به تصویب برساند. زمانی نیاز به تصویب چنین قرارداتی احساس می‌شود و در دستور کار قرار می‌گیرد که ملزومات طرح آن یعنی عوامل عینی و ذهنی طرح آن قبلاً پدید آمده و عدم توجه به آنها به مانعی بر سر راه پیشروی کار حزب بدل گردند. هیچ قطعنامه‌ای ابتداء به ساکن از آسمان نمی‌افتد. وقتی در کنگره دهم حزب کمونیست بلشویک شوروی فراکسیون سازی را ممنوع اعلام کردند و توسل به این عمل شنیع را با اخراج از حزب مجازات نمودند به آن دلیل بود که مشتی خرابکار، خرده بورژوا، ضد مارکسیست، خیل ناامیدان و غرزان در درون حزب لانه کرده و به اخلال بیوقفه مشغول بودند و به بُرائی مبارزه طبقاتی حزب زیان می‌رساندند. تجربه مبارزه در این عرصه به حزب آموخت که باید پیکره حزب را از میکروب‌های آلوده و خطرناک فراکسیونسم که به هیچ صراتی مستقیمی رهنمون نیستند و با هیچ بحث مستدل و کافی قانع نمی‌شوند، مصون داشت. نیاز به گذراندن قراری در این امر از این سابقه بر می‌خاست. اگر در حزبی قطعنامه و یا پیامی در مورد زنان به تصویب برسد موضوعیت آن در بی حقوقی زنان و عدم تساوی حقوق آنها با مردان در همه زمینه‌هاست. امکان ندارد در کنگره یک حزب کمونیست ایرانی برای مثال قطعنامه‌ای در مورد محکوم کردن عدم برسمیت شناخته شدن حق تعیین سرنوشت خلق اسکاتلند ساکن ایران به تصویب رساند، زیرا این امر موضوعیت ندارد، زیرا در ایران خلقی بنام خلق اسکاتلند زندگی نمی‌کند. طرح مسئله موضوعیت ندارد. فکر نمی‌کنیم که بیش از این نیاز باشد که در

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت. www.toufan.org نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صریح، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجا می‌مانیم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست

همگان برسانیم.  
آدرس

TOUFAN حساب بانکی  
POSTBANK Hamburg  
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600  
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

TOUFAN  
POSTFACH 103825  
60108 FRANKFURT  
GERMANY

## پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران